



# ... میقات سبز

مهدی هادوی







## فهرست

۹	بانگ رحیل
۱۵	لبیک سبز
۱۶	عوامل غیراختیاری
۱۷	عوامل اختیاری
۳۱	آرزویی سبزتر از مُنی
۳۳	معنای اجتهاد
۳۷	اجتهاد در مرحله‌ی عمل
۳۹	اجتهاد و گسترش مفاهیم دینی
۴۰	اجتهاد، سرزمین آرزوها
۴۹	موانع اجتهاد



۵۷	<b>مناسک سبز</b>
۵۸	نگاهی به کتاب‌های حوزوی
۶۰	ادبیات، کلید ورود
۶۱	منطق و فلسفه، مهم‌ترین نیاز جهانی
۶۵	فقه و اصول، جدی‌ترین رشته‌ی حوزه
۶۶	رجال و درایة، حضور در حلقه‌ی اصحاب
۶۷	تفسیر، هم سخن باخدا
۶۸	اجتناب از حواشی، رعایت فاصله‌ی بیت و مقام
۶۸	عمره‌ی سبز، سعیی دوباره
۷۰	آشنایی با زبان بیگانه
۷۱	مطالعات جنبی، مشعری دیگر

۷۷	<b>طواف سبز</b>
۷۹	مراحل تحصیل
۸۱	۱. پیش مطالعه
۸۲	أ. احاطه بر کلیات بحث
۸۳	ب. قدرت ارزیابی
۸۴	ج. انتخاب استاد
۸۶	روش پیش مطالعه
۸۸	۲. پیش مباحثه
۸۹	۳. حضور در درس استاد
۹۰	أ. حضور قلب



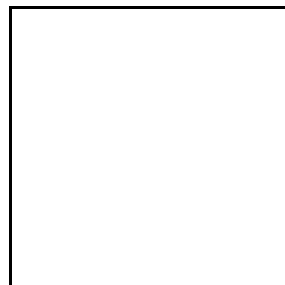
۹۱	ب . طرح سؤال
۹۳	ج. یادداشت مطالب
۹۴	۴. مطالعه
۹۵	۵. مباحثه
۹۵	أ. انتخاب هم‌مباحث
۹۶	ب . روش مباحثه
۹۶	۶. تنظیم یادداشت‌ها
۹۷	۷. تدریس
۹۹	سخن آخر
۱۰۰	کارگروهی
۱۰۱	تقریر درس
۱۰۲	صدق نیت
۱۰۷	<b>قربانی</b>
۱۰۹	طلبه، یک شخصیت علمی
۱۱۲	طلبه، یک مقام علمی
۱۱۵	طلبه بسان یک پیامبر





## بانگ رحیل

شب تاریک و بیم‌موج وگردابی چنین هایل  
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها  
در شرایطی که الفبای ارتباط از  
حروف «معنویت» خالی است و  
اندیشه و خواهش انسان‌ها فقط در



قالب‌های مادی ترجمه می‌شود، گزینش مسیر آینده‌ی جوان  
نمی‌تواند خالی از این عامل تأثیرگذار باشد، و در چنین شرایطی،  
انتخاب تحصیل در حوزه‌ی علمیه، باید از انگیزه‌ای ملکوتی  
برخوردار باشد تا جوان بتواند مسیری بر خلاف روح عمومی  
جامعه برگزیند و به دور از هر چه آرمان جوانان هم سال و هم  
دوره، پای در راهی نهد که هیچ آینده‌ی روشن مادّی را نوید  
نمی‌دهد! و عموم طلاب حوزه‌های شیعی، در نخستین گام‌های این



مسیر از چنین انگیزه‌ی بالا و والایی برخوردارند.

همه‌ی ما در آغاز گزینش حوزه‌ی علمیّه به عنوان مسیر آینده‌مان دلخوش داشتیم که روزی معمار روح آدمیان باشیم و راهی را برویم که به جز پیامبران در آن گام نمی‌زنند. همه‌ی ما در ابتدای این انتخاب حیاتی و فرشته‌گونه به جز رضای خالق و رسیدن به اوج «فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقوها...» هیچ اندیشه‌ی دیگری را در تصمیم‌گیری خویش دخالت نداده‌ایم و... بر این اساس توفیق این حرکت الهی و این گام بلند را یافته‌ایم.

اما... پس از گذشت سالی چند، و یا ماه و روزهایی اندک، بارش مشکلات و تعدد موانع، راه را برایمان غیر قابل عبور کرد. پرسش‌های بی‌شماری که هیچ کس را برای پاسخگویی نمی‌شناسیم و دردها و غم‌هایی که حتی چاهی را برای بازگویی نمی‌یابیم...

و بزرگان و معمرین، یا فارغ از رهاندن غریق، در تلاش گرفتن گلیم خویش و گذر از میانه‌ی طوفانی هستند که ما تازه آن را دیده‌ایم... و یا سبکبار و آسوده، در ساحل عرفان و زهد خویش، جامه‌ی تقوا و علم را چنان بر خود پیچیده‌اند که هیچ تاریکی را نمی‌بینند و هیچ بیمی از موج و گرداب‌های حایل برایشان تصور ندارد!

و ما... در این میانه، سرگردان، با کوله‌باری از پرسش و ابهام... که نه مسیر دسته‌ی اول در توانمان است و نه روش گروه دوم در ایمانمان. و چه بسیار از جوانانی که در همان ابتدا، دست از همه‌ی آرمان‌ها شسته و راهی دیگر را انتخاب می‌کنند و یا... می‌مانند و

می‌سازند اما با انگیزه‌ای فرسوده و اندیشه‌ای فرساینده....  
این جزوه‌ی کوچک، حاصل دست نویسندگی است که خود  
چون همه‌ی ما و شما این مسیر را با همه‌ی موانعش طی کرده و به  
سرانجام رسانده و در تلاش پاسخ به پرسش‌هایی است که ما  
تاکنون کمتر برایش پاسخی یافته‌ایم.

بازگشت به باورهای نخستین، انتخاب شیوه‌ی تحصیل، نگاهی  
امیدوار به آینده، و فردایی روشن و همراه با خشنودی امام زمین و  
زمان... نکاتی است که در همت واژگان این نوشتار است.

کتاب همدم دومین اثر خود را به همه‌ی شما جوانانی که علیرغم  
خواست‌های دنیای مادی، پای در راهی نهاده‌اید که فرشتش بال  
فرشتگان است و افقش رضای خداوند سبحان، تقدیم می‌کند، تا  
همدم تنهایی‌ها و تلاش‌هایتان باشد.

شما که در بازار مکاره‌ی جهان معاصر و رنگ‌های سرخ و  
بنفش داشتن‌ها و خواستن‌ها - که هر چشم و دلی را به دل‌بستگی‌ها و  
وابستگی‌ها می‌خواند - در سبزترین میقات هستی، آبی‌ترین احرام -  
زهد - را به تن کرده و به طواف قطعه‌ای از بهشت ایستاده‌اید؛  
لبیک، اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد والنعمه لک و  
المُلک...

همدم



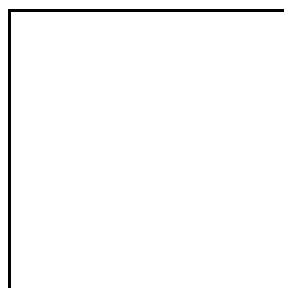
## لبیک سبز

- عوامل اختیاری
- عوامل غیر اختیاری



## لبیک سبز

لبیک گفتن به آسمانی‌ترین ندای  
زمان ما و آغاز مسیری که به جز  
انبیا در آن گام ننهاده‌اند، کار  
چندان آسانی نیست. انتخاب  
تحصیل در حوزه‌ی علمیه که



زالال‌ترین آرمان جوانان خداجوی است، باید از انگیزه‌های  
بسیار قوی برخوردار باشد، چرا که این مسیر نه تنها هیچ  
آینده‌ی روشن مادی را در پی ندارد که مسیری صعب است  
و راهی ناهموار و چنانچه پیامبران در راه هدف مقدسشان  
سختی بسیار و رنج فراوان دیده‌اند، طالب علم انبیا نیز  
مصون از این مشقت‌ها و آزارها نیست. همه‌ی ما هنگامی که  
گام در این راه گذاریم و این هدف را برگزیدیم، در نخستین

روزهای شروع، از انگیزه‌ای وصف نشدنی و علاقه‌ای تصور نکردنی برخوردار بودیم. اما چرا تمامی ما که چنین قوی و بانگیزه وارد شدیم، توفیق به پایان رساندن شایسته‌ی آن را به یکسان پیدا نمی‌کنیم؟ و چرا کسانی که از میان ما قله‌های رفیع دانش را فتح می‌کنند، بسیار اندکند و شخصیت‌های برجسته‌ی حوزوی که از انبوه دانش پژوهان بیرون می‌آیند، انگشت شمارند؟

عوامل مختلفی در این عدم توفیق و توقف در میانه‌ی راه مؤثرند که می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. عوامل غیر اختیاری

۲. عوامل اختیاری

### ۱ عوامل غیراختیاری

عوامل متعددی ممکن است در مسیر تحصیلات طلبه ظهور کند که قابل پیش بینی نیست. چه بسیار افراد مستعد و علاقه‌مند که به حوزه روی می‌آورند اما عواملی غیر قابل پیش بینی آنها را از ادامه راه باز می‌دارد. مشکلات جسمانی، بیماری‌های سخت و طولانی، مشکلات خانوادگی، درگیری‌های فرساینده با همسر و یا نزدیکان و یا مسایلی همچون جنگ. چه بسیار از جوانانی که با عشق وافر به حوزه آمدند اما با شروع جنگ تحمیلی، دفاع مقدس از ارزش‌ها را برخود فرض دانستند و رفتند و در بهشت رضوان خدا آرمیدند - یادشان همیشه زنده باد - بسیاری از



اینان اگر می‌ماندند و در شرایطی عادی به تحصیل ادامه می‌دادند، چه بسا از برجستگان حوزه و از مجتهدین سرآمد می‌شدند. اما حادثه‌ای همچون جنگ آنان را به وظیفه‌ای دیگر خواند. حادثه‌ای که قابل پیش بینی نبود.

عواملی از این دست به جهت غیر قابل پیش بینی بودن، قابلیت برنامه ریزی هم ندارد. و هر روز و هر لحظه حادثه‌ای در کمین ماست که ممکن است ما را از ادامه راه باز دارد. برای رفع این چنین موانعی هیچ راهی نیست جز اینکه دست به دعا برداریم و از ایزد قادر بخواهیم عوامل عدم توفیق را از سر راه ما بردارد و باور کنیم بسیاری از بزرگان پیش از آنکه موفقیتشان حاصل کوشش و تلاششان باشد، وامدار سوز و گداز عاشقانه‌ی خود و دعای خیر پدر و مادرشان بوده است.

## ۲ عوامل اختیاری

بخشی از موانع در اختیار ماست و باید برنامه ریزی صحیح برای مقابله با این عوامل بازدارنده داشته باشیم. گر چه ممکن است برنامه ریزی ما چندان سودی نبخشد و در نهایت راه به جایی نبریم اما به هر حال ما باید وظیفه خود را به انجام برسانیم. حاصل از آن خداست و به فرمایش امام امت علیه السلام ما مأمور به وظیفه‌ایم و مأمور به نتیجه نیستیم. باید وظیفه‌مان را تشخیص دهیم و در راه آن کمال تلاش خود را مبذول نماییم.

قبل از اینکه وارد موانع و عوامل اختیاری شویم، ذکر نکته‌ای خالی از فایده نیست.

بدون شک در حوزه‌ی علمیه نواقصی وجود دارد که مانع پیشرفت شایسته‌ی طلبه می‌شود. هر کس حوزه را مبرا از نقص بداند، قطعاً خود فرد ناقصی است که نمی‌تواند آفاق جدید را ببیند و کشف کند. تغییر در برنامه‌ریزی، انتخاب متون درسی، گزینش افراد و نیروی انسانی، شیوه‌های آموزشی و... برطرف کردن این موانع در دست قدرتمند بزرگان و مدیران حوزه است که مطمئناً در تلاش آن هستند. اما ما به عنوان طلبه اگر بخواهیم منتظر بمانیم تا کاستی‌های حوزه برطرف شود، متون و روش‌های ایده‌آل فراهم گردد تا پس از آن به تحصیل بپردازیم، باید هر چه زودتر طلبگی را رها کرده و دست از تحصیل بشوییم؛ چرا که هرگز چنین زمانی فرا نخواهد رسید. این تصور پیدا نشود که هیچ وقت چنین اتفاقی نخواهد افتاد و هیچ‌گاه حوزه به سمت بهبود اوضاع آموزشی حرکت نمی‌کند، هرگز. این حرکت شروع شده و ادامه خواهد یافت اما این اتفاق چیزی نیست که ناگهان پیش آید و به ما مجال دهد که شروع به تحصیل جدی نماییم. تغییرات در همه‌ی مجموعه‌های آموزشی با آهستگی که ضرورت این مجموعه‌هاست، صورت می‌گیرد. گاهی سال‌ها زمان برای تغییر لازم است تا به نقطه‌ی مطلوب برسیم و البته وقتی هم که به آن نقطه رسیدیم، خواهیم دید که آنجا هم پایان کار نیست و باز

افق‌های تازه‌تری در پیش روی ماست.

گاهی طلاب جوان به جهت اینکه کتابی را مناسب حال خویش نمی‌بینند منتظر نوشته‌ای تازه می‌مانند و درس نمی‌خوانند تا متن لازم آماده شود. این جوانان باید بدانند گر چه متن فعلی درسی کمال مطلوب نیست اما همین نوشته‌ها و همین شکل آموزشی و همین شیوه‌های تحصیلی که در اختیار داریم از ارزشمندترین شیوه‌های معاصر است و در برخی از مراکز پیشرفته‌ی آموزشی جهان، شیوه‌هایی در حال تجربه است که سال‌ها نظیر آن شیوه‌ها در حوزه‌های علوم دینی متداول بوده است و باید دانست در بستر همین شیوه و همین فضا و بلکه نامناسب‌تر از آن بزرگانی تربیت شده و رشد کرده‌اند که مورد احترام همه‌ی دانشمندان جهانند.

امروز وضعیت آموزشی نسبت به سال‌های گذشته تفاوت بسیار کرده و خیلی بهتر شده است. شاید ده درصد از امکانات امروز حدود بیست سال پیش - دوران تحصیل ما - وجود نداشت و دوران قبل از آن امکانات به مراتب ضعیف‌تر و ناقص‌تر از آن دوران بود. اما در همین ادوار و با همین فضای محدود و امکانات کم، شخصیت‌های بزرگی در حوزه پدیدار شدند. که اثرات برجای مانده از آنان شگفت آور و باور نکردنی است.

بنابراین طلبه‌ی امروز نباید با اندک کاستی و سستی در هر یک از مؤلفه‌های حوزوی، دست از تلاش بردارد و به امید

رفع تمامی نواقص به انتظار بنشینند. طلبه باید ببیند که بعضی از بزرگان ما سلسله کتاب‌هایی به رشته‌ی تألیف در آورده‌اند که مطالعه‌ی آنها نیاز به یک عمر زمان دارد. و واقعاً چگونه ممکن است در مدتی کوتاه‌تر از آنچه برای مطالعه لازم است، کتابی نوشت، تولید اندیشه در زمانی کمتر از زمان مرور اندیشه!! بدیهی است وقتی احساس وظیفه کنیم و به وظیفه‌ی الهی عمل کرده و همه‌ی وجودمان را در راه نشر معارف اسلامی به کار گیریم، چنین توفیقاتی نیز نصیبمان می‌شود.

حال بپردازیم به عوامل منفی رشد و موانع موفقیت در تحصیل که در اختیار ما و قابل تغییر است. عواملی که با عکس‌العمل به موقع و صحیح از میان برداشته شده و راه تحصیل هموار می‌شود.

اغلب ما در انتظار وقوع معجزه‌ای هستیم که تحولی در ما ایجاد کرده و همه‌ی مشکلات ما را حل کند. امر خارق‌العاده‌ای که تغییرات اساسی در ارکان زندگی به وجود آورده و موانع را کاملاً از میان بردارد، معجزه‌ای که معمولاً همه در زندگی خود در انتظار آنند. اما طلبه باید بداند که هیچ معجزه‌ای در کار نیست و خارج از چهار چوب سنت‌هایی که خداوند بر این عالم حاکم کرده، هیچ اتفاقی به وقوع نخواهد پیوست حتی انبیا نیز در بستر همین سنت‌ها تلاش کردند و به انجام وظیفه‌شان پرداختند. ما نیز به عنوان ادامه دهنده‌ی راه آنان، باید بیش از همه و پیش از همه، تن به سنت‌های جاری

الهی در زمین بدهیم.

در ابتدای راه و اولین گام ورود به حوزه باید از خود پرسیم: انگیزه مان از تحصیل در حوزه چیست؟ و عواملی که ما را به این راه خوانده کدام است؟ و برنامه مان برای آینده‌ی خودمان چیست؟

گاه انگیزه، یافتن پاسخی برای پرسشی فرساینده است. پرسشی در زمینه‌ای اقتصادی، اخلاقی و یا احکام، پرسشی که پرسشگر را به هر سو می‌برد تا جوابی بیابد، بدون یافتن جواب، زندگی برایش بی‌معنا می‌شود. و چون در زوایای مختلف زندگی به این پاسخ دست پیدا نمی‌کند، در نهایت حوزه را محل پاسخ پرسش‌های خویش می‌بیند و به آن روی می‌آورد.

چنین انگیزه‌ای از والاترین انگیزه‌های ورود به حوزه است و چنین افرادی از شخصیت‌های موفق حوزه خواهند شد. همه‌ی شخصیت‌های بزرگ این گونه وارد حوزه شده‌اند. هدف بسیاری از آنان یافتن پاسخ سئوالشان بوده است. آنها می‌خواستند بدانند واقعاً اسلام چه می‌گوید؟ عقاید، اخلاق و احکام این دین چیست و «انسان» در این تفکر چه جایگاهی دارد؟ اینان برای پاسخ‌های خود شروع به تحقیق کردند و حاصل تحقیق آنان کتاب‌های فراوان و گوناگونی شده که اینک به دست ما رسیده است!

آنها هرگز در ابتدای راه هدف را مدرس شدن، نویسنده شدن یا به اشتهار رسیدن قرار نداده‌اند. هدف آنها گرفتن

جواب برای پرسش‌هایشان بوده گرچه به همهی مواردی هم که مورد نظرشان نبوده رسیده‌اند، آنها شخصیت‌های مهم و ماندنی در تاریخ اسلام و حوزه شده‌اند اما هرگز تصمیمشان شخصیت مهم شدن نبوده است. آنها نویسندگان زبردستی معرفی شده‌اند در حالی که هرگز با نیت نویسنده شدن به حوزه نیامده‌اند. و اگر کارهایشان و آثارشان برای ما باورکردنی نیست، برای خود آنها نیز قطعاً غیرقابل باورتر بوده است و هرگز گمان نمی‌کردند که به این قلعه‌ها دسترسی پیدا کنند؛ چرا که هرگز در اندیشه‌ی آن نبودند. آنها به معراج می‌اندیشیدند و بدیهی است که در این معراج معنوی از چنین قلعه‌هایی نیز گذر کنند.

شهید مطهری یکی از این نمونه هاست، ایشان انگیزه‌ی خود را از طلبه شدن، یافتن پاسخ به سئوالاتی می‌داند که شبانه روز ذهن وی را در دوران نوجوانی به خود مشغول می‌داشت و دایم در تلاش برای یافتن پاسخی مناسب برای آنها بود.

شهید مطهری علت روی آوردنش به حوزه را دست یافتن به تصویری درست از جهان می‌داند و این مهم را حاصل همه‌ی عمر طلبگی خود معرفی می‌کند!<sup>۱</sup> ما نیز باید هدف و انگیزه‌ی خود را در شروع مسیر به گونه‌ای روشن و شفاف برای خود تبیین کنیم و اگر انگیزه‌هایی ظاهری، کم ارزش و

۱. شهید مطهری، علل گرایش به مادیگری، صص ۹ - ۱۱.

بدون عمق ما را به این مسیر کشانده، سریعاً خود را اصلاح نماییم. چه بسا افرادی که با انگیزه‌هایی نه چندان خدایی به حوزه آمدند و پس از مدتی نه تنها رشدی حاصل نکردند که از فضای حوزه طرد شدند یا منشأ آثاری منفی و سوء گردیدند.

باید انگیزه‌های غیر الهی را از سر بیرون کرد. عمر و جوانی اولین سرمایه‌ای است که از دست می‌دهیم و اگر اهداف و انگیزه‌ها مان را زود سامان ندهیم، نخستین چیزی را که از دست خواهیم داد جوانی و عمرمان است که هرگز برگشت نخواهد داشت. یکی از افراد محترم و روحانیون با ارزش - که اکنون در میان ما نیست و به دیار باقی شتافته - در میانه‌ی راه تحصیل حوزوی عزم تحصیلات دانشگاهی کرد و با تلاشی که داشت دکترای خود را اخذ نمود. ایشان تا آخر عمر افسوس سال‌هایی را می‌خورد که در این مسیر تلف کرده است و همیشه می‌گفت: «ای کاش دکترای مرا می‌گرفتند و به جای آن هفت سال که به رفت و شد بین تهران و قم برای گرفتن دکترا صرف کردم، هفت روز از آن روزهای پرنشاط را به من می‌دادند.» واقعاً این نوع سخن گفتن تکان دهنده و عجیب است!! ما بهای سنگینی را پرداخت می‌کنیم، جوانی، توانایی، نشاط و... عمرمان را صرف می‌کنیم، چرا این همه را در مسیری خرج کنیم که در انتها از آن پشیمان باشیم. بیاییم و با اصلاح اهداف خود و تعالی و ارتقای انگیزه‌های خویش، ثانیه ثانیه عمرمان را با خدا

معامله کنیم.

از موانع دیگر پیشرفت حوزه، بی انگیزه شدن است! یعنی با انگیزه‌ای بالا و خدایی به حوزه بیاییم اما کم کم آن را از دست بدهیم و این آفت در میان طلاب جوان مکرر دیده شده است. کسی که انگیزه‌اش را از دست داد، دیگر نمی‌تواند درس بخواند حتی اگر در درس هم شرکت کند، هیچ فایده‌ای برایش ندارد و درس را نمی‌فهمد. در طول درس استاد، مرتب از خود سؤال می‌کند:

اینها همه برای چه؟ این مسایل چه فایده‌ای دارد و ثمره‌اش چیست؟! چرا مدت درس این قدر طولانی است و کلاس تمام نمی‌شود!! و...

جلسه‌ی درس برایش رنج آور و غیر قابل تحمل می‌شود. در حالی که اگر با انگیزه در دروس شرکت کند، همه‌ی توانایی‌های ادراکی‌اش به کار می‌افتد تا درس را بهتر بفهمد؛ و می‌فهمد و از فهمیدن خود لذت می‌برد و هیچ لذتی در عالم همچون لذت فهمیدن نیست. او زمان کلاس را حس نمی‌کند و هنگامی که درس تمام می‌شود، خود را هنوز تشنه می‌یابد و به انتظار جلسه‌ی بعد ثانیه شماری می‌کند.

یکی از آفاتی که کمک فراوانی به بی انگیزه شدن طلبه می‌کند این است که افرادی را مد نظر قرار دهد که پس از سال‌ها ماندن در حوزه هیچ بهره‌ای نبرده باشند. نه از نظر علمی پیشرفتی داشته باشند و نه از نظر اخلاقی به مقامی رسیده باشند. با دیدن این افراد این سؤال برای طلبه جان



می‌گیرد که اگر حاصل طلبگی این است پس چه نتیجه‌ای در این همه زحمت و صرف عمر؟! با دیدن چنین افرادی ناامیدی عارض طلبه شده و طلبگی را انتخاب صحیح برای رسیدن به اهداف خویش نمی‌بیند. از این رو به ما بسیار سفارش شده است که زندگی بزرگان را مطالعه کنیم، در زندگی شخصیت‌های حوزه دقت کنیم و از سختی‌ها و زحمت‌های آنان و تعالی شان درس بگیریم.

از مرحوم آیه الله - بروجردی - که چندان فاصله‌ی زمانی با ما ندارد - نقل می‌کنند که ایشان فرموده بود:

«در دوران طلبگی در حجره نشسته بودم و مطالعه می‌کردم. ناگهان دیدم در حجره باز شد و تعدادی طلبه سراسیمه به داخل ریختند که آتش را خاموش کنند! سر که بلند کردم دیدم اطاقم یکسره دود شده است. چراغ نفتی که برای گرما از آن استفاده می‌کردم، دود زده بود. این دود آنقدر زیاد شده بود که از اطراف در به بیرون سرکشیده بود به گونه‌ای که طلبه‌ها فکر کرده بودند حجره آتش گرفته و برای خاموش کردن آتش به حجره‌ی من ریخته بودند، در حالی که من چنان در مطالعه و نوشتن حاشیه بر کتابی غرق بودم که اصلاً متوجه دود غلیظ ناشی از چراغ مجاور خود نشدم!» اینها بازی نیست، اینها تظاهر نیست. نمی‌شود شخص اظهار غفلت کند در حالی که احتمال خفه شدن می‌رود. این انگیزه‌ی قدرتمند و عشق است که چنین کارهایی می‌کند. عاشق این مسیر و فرد انگیزه‌دار، شب و روز و گرما

و سرما نمی‌شناسد و همیشه در اندیشه‌ی رسیدن است. مرحوم صاحب حدائق در بحرین زندگی می‌کرده، وضع معیشتی سختی داشته، برای فرار از این تنگنا به اصفهان می‌آید و در یکی از روستاهای آن مقیم می‌شود و ضمن اشتغال به کار به نوشتن و مطالعه می‌پردازد. کتاب حدائق الناظره در حالی به رشته‌ی تحریر درآمده که مؤلفش مشغول کشاورزی بوده است. این کتاب، گرچه با مذاق اخباری‌گری نگاشته شده، اما بسیار مورد اعتنا و مراجعه‌ی مرحوم شیخ انصاری است و یک دوره‌ی کامل فقه است. اینها معجزه‌ی انگیزه‌ی قوی است. اگر انگیزه درست بود باید آن را حفظ کرد.

یکی از عواملی که انگیزه‌ی ما را تضعیف می‌کند، منفی بافی است. تکرار مفاهیم منفی آثار سوئی دارد که یکی از آنها تلقین روحیه‌ی منفی‌گرایی و تضعیف انگیزه است. اگر انگیزه درست و متعالی نیست، باید آن را اصلاح و تقویت کرد و اگر ممکن نمی‌شود بهتر این است که طلبگی را از بنیان رها کرده و به کار دیگری مشغول شویم. در این مسیر اگر خوب باشیم، خوشبختی دنیا و آخرت و برکات زمین و آسمان بر ما بارش خواهد گرفت و اگر بد باشیم، باعث فنای خود و دیگران - دیگرانی که در سعه‌ی وجودی ما تأثیر پذیرند - می‌شویم. در مسیر طلبگی خوبی و بدی دامنه‌ای گسترده‌تر از سایر مسیرها دارد. همه‌ی ما می‌توانیم طلبه‌های موفق و برجسته در حوزه باشیم ولی به این شرط

که انگیزه‌های بالا و هدفی متعالی را در دل بپروورانیم. برای این مهم باید خود را باور کنیم و توانایی‌های خود را بشناسیم.

«العالم من عَرَف قدره و كفى بالمرء جهلاً ألا يعرف قدره<sup>۱</sup>» در پرتو نور عقل، انسان باید خودش را بشناسد، جایگاه خودش را دریابد، استعداد خویش را بفهمد، همیشه خود را با امکانات و شرایط موجود وفق دهد، هرگز خود را با دیگران مقایسه نکند، حتی در مطالعه‌ی زندگی بزرگان، توانایی‌های خویش را بسنجد، نه اینکه بخواهد به هر صورت که ممکن است، ادای بزرگان را درآورد. مثلاً مرحوم صاحب مفتاح الکرامه بسیار کم‌می‌خوابیده است - یک ساعت در روز آنهم به حالت نشسته و به صورت چرت زدن!! - مرحوم شعرانی نیز بسیار کم‌می‌خوابیده است. این مطلب را به مرحوم علامه طباطبایی می‌گویند. ایشان می‌فرماید: «آنهایی که موفق نمی‌شوند به خاطر این نیست که زیاد می‌خوابند به خاطر این است که نمی‌توانند از بیداری‌هایشان استفاده کنند!» این نقل قول صحیح و مستند باشد یا نباشد، کلام، کلام درستی است. کسانی هستند که توانایی کم‌خوابیدن را ندارند، اینان نباید به مرحوم شعرانی یا صاحب مفتاح الکرامه تاسی کنند و خود را به تکلف و زحمت بیهوده بیندازند. اینان باید با شناخت توانایی‌های دیگر خویش، این تقیصه را جبران کنند

۱. نهج البلاغه، خطبه: ۱۰۳.

و از ساعات بیداری شان استفاده بهینه را بنمایند.

طلاب جوان باید قدر خود را بشناسند و میزان ارزش‌های وجودی خود را دریابند و متناسب با آن حرکت کنند. هر یک از جوانان امروز حوزه می‌توانند با تلاش و اخلاص افراد مفید و شخصیت‌های کارآمد فردا باشند. جامعه فقط به فقیه و فیلسوف نیازمند نیست. جامعه‌ی ما و جامعه‌ی جهانی نیاز به همه‌گونه انسان فرهیخته و توانا دارد. جامعه نیاز به همه‌ی تخصص‌های دینی و الهی و در همه‌ی سطوح دارد. باید تلاش کرد و خدا را و فقط خدا را در نظر داشت و به قصد نصرت دین او قیام نمود و مطمئن بود که «ان تنصرت الله ینصرکم و یثبت اقدامکم<sup>۱</sup>». اگر با این انگیزه حرکت کردیم، خداوند همه‌ی برکاتش را بر ما نازل می‌کند و دیری نمی‌گذرد که بال فرشتگان را در زیر گام‌هایمان احساس می‌کنیم. کار برای خدا، تحصیل برای خدا، تحقیق و نوشتن برای خدا و... بدون هیچ توقع و چشمداشت مادی. همچون پیامبران «قل ما سألکم من اجرٍ فهو لکم ان اجری الا علی الله<sup>۲</sup>» پاداش را باید از خدا طلب کرد و هر چه بیشتر به این مفاهیم والا دست پیدا نمود.

---

۱. محمد، ۷.

۲. سبأ، ۴۷.

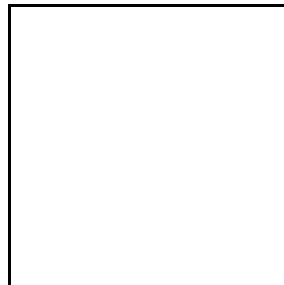
## آرزوی سبزتر از منی

- معنای اجتهاد
- اجتهاد در مرحله عمل
- اجتهاد و گسترش مفاهیم دینی
- اجتهاد، سرزمین آرزوها
- موانع اجتهاد



## آرزوی سبزتر از مَنی

اکنون که باور کردیم در  
سبزترین میقات، فرصت ملاقات  
با آسمانی‌ترین دوست را  
یافته‌ایم، باید افق نگاه را تا  
منتهاالیه مسیر و تا حضور در



بارگاه یار گسترش دهیم. بدون شک حوزه‌ی علمیه  
نزدیک‌ترین راه به خانه‌ی محبوب است - و شاید صعوبت‌ترین  
- و ما که فقط به عشق دیدار و شرکت در ضیافت رضای او  
پای در این راه نهاده‌ایم باید و باید که زلال و شفاف  
سرمنزل را در یابیم و آگاهانه و عاشقانه از کوچه‌هایی که  
سر می‌شکند دیوارش گذر کنیم. نهایت این راه پرپیچ و خم  
کجاست؟ و منزل مقصود کدام است؟؟. اجتهاد!... پایان راه و

انتهای گذر از کوچه‌های سطور در هم پیچیده‌ی ده‌ها کتاب و حروف درهم تنیده‌ی دست‌نوشته‌های عاشقان و راه‌نمایان سلف، رسیدن به این خانه‌ی نورانی و چراغ روشن تاریخ همیشه زنده‌ی شیعه است. اجتهاد گرچه خود اول شور است و نخستین گاه حضور، اما پایان تلاش پیگیر و تحصیلی مستمر به شمار می‌آید که هدف نهایی هر طالب علمی در آغاز‌گزینش این سرنوشت الهی است.<sup>۱</sup> اجتهاد پایان مناسک مشتاقانه‌ی محرمان میقات عشق است و رسیدن به منای دوست داشتنی آرامش در منظر معشوق، بیتوته در منی، آرام گرفتن در سرزمین آرزوهای آسمانی است و آمادگی برای حرکتی طوفانی. منای اجتهاد آغازی است بر یورش به هر چه شیطان. غنودن در آرامش اجتهاد، مقدمه‌ای است بر قربانی کردن هرچه داشتن و خواستن و فرو ریختن هر چه دل‌بستگی و وابستگی. اجتهاد زلال‌ترین آرزو و آسمانی‌ترین منای حاجیان حرم عشق تشیع است.

در مسیر تحصیل حوزوی و رنج‌های وارده بر طالب آن که در بخش‌های آینده به آن خواهیم پرداخت، لازم است تعریفی درست و شناختی شفاف از اجتهاد داشته باشیم تا در پرتو نظر و عملی روشن و فارغ از هرگونه شک و تردید، به سوی آن حرکت کنیم.

۱. واژه «سرنوشت» در این مقام نه به معنای غلط و رایج موجود که به معنای انتخابی آگاهانه که هر سرعقل مداری بر آینده‌ی خود نوشته، بکار گرفته شده است. سرنوشت: سرنوشته، خردنگاشته، عقل‌نگار.





## معنای اجتهاد

هر مسلمان سه وظیفه را بر شانه‌ی خویش احساس می‌کند که در طول هم و در امتداد رسیدن به قرب خداوندی باید به انجام برساند:

۱. شناخت دین و آشنایی با وظایف دینی.
۲. عمل به وظایف شناخته شده.
۳. تلاش برای گسترش این مفاهیم در جامعه و آشناکردن سایرین با این ارزش‌ها.

این وظایف همگانی است؛ اما در مورد طلاب علوم دینی عمیق‌تر و جدی‌تر و یک تکلیف است. یک روحانی باید دین را عمیقاً بشناسد، خالصانه به آن عمل کند و عاشقانه دیگران را به سوی آن راهنمایی نماید.

شناخت دین که اولین وظیفه‌ی هر مسلمان است، در فرهنگ طلبگی به سیر و سلوک معنا می‌شود. یعنی اگر به شناخت دین به صورتی جدی و عمیق - چنانچه تکلیف یک طالب حوزوی است - بپردازیم، گام در مسیر سیر الی الله و سلوک حقیقت گذاشته‌ایم.

مرحوم بحرالعلوم در رساله‌ی سیر و سلوک اجتهاد را اولین گام در مرحله‌ی سوم از سیر و سلوک معرفی می‌کند! چرا که وقتی معرفت به دین، معرفتی اجتهادی نبود، شناخت از دین نیز شناختی عمیق و کافی نخواهد بود. البته گمان

---

۱. بحرالعلوم، رساله فی السیر و السلوک، ص ۷۱.

نشود که اگر کسی مجتهد نبود، حق ورود به سیر و سلوک را ندارد و راه این مسیر بر او بسته است، هرگز! چه بسیار سالکانی که گامی در مسیر اجتهاد برنداشته‌اند و چه بسا مجتهدانی که همت ورود در عالم سلوک را نداشته‌اند. اما اگر کسی مجتهد باشد، در این مسیر، امکانی برایش فراهم می‌شود که برای غیر مجتهد - مقلد - هرگز فراهم نیست. یک مجتهد و یک مقلد با تلاش یکسان و مجاهدتی برابر، به فتح قله‌ای همانند هم دست نخواهند یافت و آنکه مجتهد است به قله بسیار مرتفع‌تر دست پیدا خواهد کرد.

ناگفته نماند در طریق سیر و سلوک، استعداد نیز شرط است. کسی که استعدادش را ندارد، کامیابیش دشوار می‌نماید. سیر و سلوک مانند تحصیل علم یا مهارت‌های بدنی و ورزشی نیاز به استعداد دارد. همان‌گونه که برخی قدرت فراگیری سریع در تحصیل دارند و برخی نه، برخی حافظه‌ای قوی دارند و برخی نه، بعضی توانایی جسمی مناسب در ورزش دارند و بعضی نه، در سیر و سلوک نیز چنین است. همه‌ی افراد استعدادی یکسان در دستیابی به مراتب سلوک ندارند. به همین دلیل بعضی از بزرگان، سیر و سلوک را خیلی دیر آغاز کردند اما خیلی زود رسیدند<sup>۱</sup> و بعضی مدت‌ها زحمت کشیدند اما بسیار دیر رسیدند. موارد

---

۱. مرحوم شیخ محمد بهاری در دهه‌ی چهارم زندگی خود به سیر و سلوک جدی پرداخت و گوی سبقت را از همگان ربود.

نادری دیده شده که این استعداد از دوران کودکی بروز یافته است. مرحوم آیت الله بهاءالدینی می فرمودند: «من در حدود سه سالگی درمی یافتم که مادر بزرگم دارای مقامات معنوی است!!» مقام معنوی؟! بچه‌ی سه ساله چه درکی از مقام دارد! مفهومی که گاه افراد شصت ساله هم از درک آن عاجزند! این استعداد، استعداد فردی است و در افراد مختلف، متفاوت است.

بی تردید استعداد نیز به تنهایی شرط نیست. استعداد در سایه‌ی مجاهدت بروز پیدا می کند. چه بسیار طلاب جوانی که با تحمل زحمت، استعدادشان شکوفا می شود و چه بسیار طلابی که استعداد خویش را هدر داده، به جهت عدم استفاده‌ی درست از این نیروی خدایی آن را از بین می برند. حرکت به سوی اجتهاد که مقصد نهایی تحصیلات حوزوی است، نیاز به استعداد ذاتی و استفاده‌ی بهینه از این استعداد دارد. بسیاری از افراد ناموفق، عدم موفقیتشان نه به دلیل عدم استعداد که به دلیل عدم بکارگیری صحیح آن بوده است.

حوزه‌ی علمیه از این جهت منحصر به فرد است. محیط حوزه محیطی باز و آزاد است و چنین فضایی در هیچیک از محیط‌های علمی دیگر وجود ندارد. این شیوه‌ی تحصیلی و آموزشی ممکن است برای کسانی که به تحصیل به شیوه‌ی دبیرستان و دانشگاه خو کرده‌اند و بدون فشار از بالا توان استفاده از وقت و استعدادشان را ندارند، زیان آور باشد؛ اما

برای کسانی که پس از وصول عنایت و توفیق الهی، خود نیز دارای بصیرت بوده و از خود آگاهی و شناخت در خوری بهره‌مندند، بسیار مفید و کارآمد است. این افراد خیلی زود رشد می‌کنند و استعدادشان به صورت وصف ناپذیری پرورش می‌یابد. در این فضا کسی که درست می‌فهمد، درست خود را می‌شناسد، درست کار می‌کند و استعداد متعارفی هم دارد، به آرزوی آسمانی خویش دست یافته و در سبزترین منای زمین، ملکه‌ی<sup>۱</sup> اجتهاد را در خود خواهد یافت و اجتهاد که مؤلفه‌ای بسیار مهم در حرکت به سوی سلوک عارفانه است، به صورت ابزاری کارآمد در اختیار طالب علم و سالک حقیقت قرار خواهد گرفت.

حال کسی که بینشی اجتهادی از دین دارد، به تناسب، فهمی از دین پیدا می‌کند که این فهم هرگز برای مقلد حاصل نمی‌شود. آشنایی با مجموعه‌ی شاخه‌های دینی به صورت عام و مباحث پیچیده و استدلال‌های فقهی به صورت خاص، توانایی تصمیم‌گیری‌های خطیر و حساس را در مسیر سلوک برای فرد مهیا می‌کند. چرا که در سیر و سلوک لحظاتی وجود دارد که سالک برای ادامه‌ی مسیر باید تصمیم‌های جدی و سرنوشت ساز اتخاذ کند و در این لحظات انتخاب‌های مجتهد قابل مقایسه با انتخاب‌های مقلد نخواهد بود. و مقلد هیچ نسبتی در این زمینه با مجتهد

۱. «ملکه» صفتی است که در جان آدمی رسوخ یافته و زایل نمی‌شود.



نخواهد داشت<sup>۱</sup>.

در ابتدای سطور این بخش گفتیم هر مسلمان سه وظیفه دارد که این سه در حوزه‌ی طلبگی بدل به تکلیفی الزامی می‌شود: اول شناخت دین، دوم عمل به یافته‌ها، و سوم گسترش این مفاهیم در جامعه. آنچه تاکنون پیرامون سیر و سلوک نگاشته شد، تأثیر اجتهاد در اولین مقام و اولین تکلیف یعنی شناخت و معرفت دین بود. حال سخن را در تأثیر اجتهاد در مقام عمل به وظایف دینی ادامه می‌دهیم.

#### اجتهاد در مرحله‌ی عمل

این مرحله برای طلبه‌ی علم‌معنایی فراتر از انجام نماز و روزه و دوری از محرّمات و مکروهات دارد. عملی که طلبه با آن روبروست و اجتهاد در آن تأثیر به سزا دارد، پاسخ به پرسش‌هایی است که دین دایماً با آنها روبروست. عالم دینی در نگاه ما کسی است که در مقام شناخت دین به قله‌های بلند سلوک رسیده و آفاق جدیدی در هستی بر او روشن گردیده است و در این صورت پرواضح است که عمل وی آیینی‌ی اسلام ناب است. عمل او تنها اهتمام به طهارت و نجاست نیست، بلکه پاسخگویی به پرسش‌های بی‌شماری است که نسل معاصر وی در ذهن دارد. اجتهاد، ابزار و وسیله‌ای

---

۱. توجه شود منظور از مقلد فرد عوام و غیر آشنا نیست و بدیهی است کسی که در دایره‌ی سلوک قدم بر می‌دارد، در صورت مجتهد نبودن، فردی آگاه و محیط به مسایل شرعی‌ی خویش است.

است که با کمک آن می‌توان پاسخ دین به پرسش‌های گوناگون را یافت و به طالبان تشنه‌ی آن عرضه کرد.

یکی از حکمت‌های مسئله اجتهاد و شاید بالاترین آن این است که دین دایم مورد مطالعه، تحقیق و بازنگری قرار گیرد و همیشه تازه، و باطراوت باشد. همین عامل باعث باقی ماندن دین و پایداری شریعت است. همچنین یکی از عناصری که در خاتمیت اسلام مؤثر است، قابلیت است که در اجتهاد اسلامی وجود دارد و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام سرلوحه‌ی این ارزش است. در این مکتب اساس فهم، بر فهم اجتهادی نهاده شده است. در چنین تفکری دین همیشه آماده برای پاسخگویی به نیازهای زمان خویش است.

واقعاً چرا ائمه علیهم‌السلام و به خصوص امام صادق علیه‌السلام خودشان اقدام به تدوین یک دوره کامل فقه نکردند تا شیعیان گرفتار فتاوی متفاوت و دستورات متغیر در یک مسئله نشوند!!! مگر ایشان نمی‌دانستند که در دوره‌ی غیبت این مشکلات برای شیعه به‌وجود خواهد آمد و آنها در همه‌ی مسایل و احکام دچار اختلاف و نگرانی خواهند شد و دانشمندان دین شناس به زحمت و رنج خواهند افتاد تا حکمی را استخراج کنند و در نهایت هم اعتراف کنند که احکام ما احکام ظاهری است و نه احکام واقعی!!!

جواب امام خمینی رحمته‌الله به چنین سئوالاتی اشاره به همین اصل مترقی اسلامی دارد. امام فرموده‌اند: اگر امام صادق علیه‌السلام چنین کاری کرده بود، باب اجتهاد بسته می‌شد! و دیگر کسی

به دنبال فهم جدید و مطابق نیاز زمانش از دین نمی‌رفت. همه به رساله‌ی ایشان عمل می‌کردند و حمله‌های مخالفین بی جواب و بی‌دفاع می‌ماند. چرا که دین‌شناسی که اهل مقابله با انحراف و استقامت در دین باشد، یافت نمی‌شد. ائمه علیهم‌السلام رساله‌ی عملیه تدوین نکردند تا همیشه افراد و گروه‌هایی باشند که خود را مسلح و آماده برای پاسخگویی به پرسش‌های زمان خویش نمایند و در مقابل جریانات مخالف دین ایستادگی کنند و این افراد، کسانی جز مجتهدان و ره‌پویان خستگی‌ناپذیر راه اجتهاد نیستند<sup>۱</sup>.

#### اجتهاد و گسترش مفاهیم دینی

سومین تکلیف یک طلبه، معرفی دین و گسترش مفاهیم دینی در جامعه است که ما از آن به تبلیغ تعبیر می‌کنیم. تأثیر اجتهاد در تبلیغ دین بسیار واضح است. معرفی دین از طرف یک مجتهد با معرفی دین از طرف یک مقلد کاملاً متفاوت است. تأثیر نظرات یک مقلد - در حد دانش و توانایی خود - بسیار کمتر از مجتهدی است که اطلاعات و توانایی‌های علمی او گسترده است و بدیهی است هدایتی که با این اطلاعات انجام می‌شود قابل مقایسه با هدایت یک غیر مجتهد نیست. البته این مطلب به این معنا نیست که هر مجتهدی بدون استثنا در هدایت مردم موفق است و هر غیر مجتهدی

۱. این مطلب را برخی از شاگردان برجسته‌ی امام از ایشان نقل کرده‌اند.

غیر موفق! هرگز! چه بسا فردی مجتهد باشد، ولی در هدایت مردم چندان توفیقی نداشته باشد و بالعکس فردی مجتهد نباشد، اما در هدایت و تبلیغ نقشی اساس داشته و موفقیت درخشانی کسب کند. چرا که اجتهاد تنها شرط و تنها ابزار هدایت نیست و هدایت جامعه نیاز به داشته‌های دیگری هم دارد. مبلغ و هادی باید مخاطب خود را بشناسد. زبانش را بداند فکرش را، دیدگاهش را، پرسش‌هایش و زاویه‌ی نگاهش را به مسایل و... بفهمد تا بتواند پاسخی مناسب فهم و مطابق پرسش او در اختیارش قرار دهد. بسیاری از مجتهدانی که در ارتباط با جامعه و هدایت مردم توفیق نیافته‌اند، بدین جهت بوده است که زمان و مکان و موقعیت و مخاطب خود را نمی‌شناخته‌اند. این افراد هرگز نتوانسته و نمی‌توانند با نسل معاصر خود رابطه برقرار کنند و این عدم موفقیت زاییده‌ی عدم آگاهی آنها نسبت به نیازهای تبلیغی و زبان هدایت روزشان است و ربطی به مسئله‌ی اجتهاد ندارد.

### اجتهاد، سرزمین آرزوها

بحث دوم این فصل که در حقیقت پردازش کاربردی به اجتهاد است، پاسخ به این سؤال مکرر است که چگونه مجتهد شویم و راه رسیدن به اجتهاد چیست؟ چه کتاب‌ها و درس‌هایی را باید در این مسیر خواند و دید؟.

اجتهاد به «چه بخوانیم» چندان ارتباط ندارد. با همین درس‌های معمولی حوزه می‌توان مجتهد شد. آنچه اجتهاد به



او بستگی تام و ارتباط تنگاتنگ دارد، «چگونه بخوانیم» است. اینکه «قوانین» بخوانیم یا «اصول فقه»؟ چندان تأثیری در روند اجتهاد نخواهد داشت، هر چند با وجود کتاب «اصول فقه» خواندن «قوانین» مفید نیست<sup>۱</sup>، مهم کیفیت تحصیلات است و کیفیت درس و مطالعه. طلبه باید در هنگام درس خواندن - هر درس و هر کتاب - هدفش این باشد که کتاب را آنگونه بفهمد که نویسنده‌ی آن می‌فهمیده است! مکاسب و رسائل را چنان بفهمد که مرحوم شیخ انصاری آن را می‌فهمید!! لمعه را همانند شهید اول و شرح لمعه را چونان شهید ثانی بفهمد و... روش تحصیل باید با این هدف تطبیق داده شود. یعنی پیش مطالعه، شرکت در درس، یادداشت و... همه و همه باید در فهمیدن کتاب کمک کار باشند. وقتی مکاسب می‌خوانید همه سعی و کوشش در فهم کامل مکاسب باشد، پرداختن به حواشی و سخنان دیگران جز برای فهم مقصود مرحوم شیخ انصاری، هرگز نباید به کار گرفته شود، چرا که نه تنها مفید نیست، بلکه مضر هم هست و دلیلش بسیار واضح. فرض کنید در هنگام خواندن شرح لمعه و در حالی که هنوز آن را نفهمیده‌ایم، به حاشیه آقا جمال

۱. اینکه گفته می‌شود خواندن کتاب قوانین فایده‌ای ندارد به این معنا نیست که قوانین کتاب بدی است! هرگز، اتفاقاً کتاب قوانین حاوی نکات بسیار جالب و مفیدی است و مرحوم میرزا مطالبی را در این کتاب آورده است که بسیار بکر و بدیع است. اما با وجود «اصول فقه» که از روانی و دسته‌بندی درخوری بهره برده است، انتخاب «قوانین» به عنوان کتاب درسی انتخاب شایسته‌ای نخواهد بود.

مراجعه کنیم. بخشی از این حاشیه دارای اظهار نظرهای آقا جمال است که ممکن است آنرا نفهمیم برای فهمیدن آن به کتاب دیگر مراجعه کنیم و در آنجا نیز مطلب دیگری یافت شود که از فهم ما دور باشد و... در این حال با مجموعه‌ای از نفهمیدن‌ها مواجه خواهیم شد که جز سردرگمی و حیرانی و درنهایت یأس و زوال تدریجی علاقه‌ی ما به درس و تحصیل اثری نخواهد داشت.

بله در دو جا می‌توان به حواشی مراجعه کرد:

۱. وقتی از خود کتاب مطلبی را نفهمیدیم، در خدمت استاد و جلسه مباحثه هم آن ابهام رفع نشد، در حد رفع ابهام و فهم مطلب می‌توان به حواشی و کتاب‌های دیگر مراجعه کرد.
  ۲. هنگامی که پرسشی از مطالب کتاب برایمان پیش آمده و آنهم نه در درس و نه در مباحثه پاسخی درخور نیافت. به جز این دو مورد در هنگام تحصیل سطح، هرگز به دنبال حواشی نباید رفت. بله در رتبه‌های بالاتر و پس از فهم مطالب کتاب این مراجعه امری سزاوار و بایسته است.
- رسیدن به اجتهاد روش‌هایی دارد و شرایطی<sup>۱</sup>، شرط اول چنانچه گذشت فهمیدن کامل مطالب درسی است و شرط دیگر پشتکار و تلاش. طلبه باید بداند برای مجتهد شدن دارو و نسخه‌ای وجود ندارد که در کوتاه مدت بدون تحمل زحمت، ملکه‌ی اجتهاد را در انسان به وجود آورد. تنها راه رسیدن به

---

۱. روش‌های وصول به اجتهاد را در سطور آینده خواهیم دید.

اجتهاد، زحمت کشیدن و تحمل رنج است. مرحوم علامه طباطبایی، زمانی که در نجف بودند، از استادی می‌خواهند تا درسی برایشان شروع کند. آن شخص برای اینکه علامه را از این خواسته پشیمان کند، ساعت درس را بعد از ظهر و در هنگامه‌ی گرمای شدید روز قرار می‌دهد. گرمای ظهر نجف به اعتراف کسانی که سال‌ها در آن سامان زیسته‌اند، کشنده است و بیرون آمدن از سرداب و گذشتن از کوچه‌های آتش آلود نجف در آن زمان خودکشی است. ولی مرحوم علامه هر روز و بدون استثنا در همان ساعت مقرر در محضر استاد حضور می‌یافت! و این‌گونه علامه علامه شد<sup>۱</sup>. شهید صدر در هنگام رویارویی با مسایل سیاسی عراق و احتمال شهید شدنش فرموده بود: من اگر شهید هم نشوم، عمر زیادی نخواهم کرد، چرا که در جوانی آنچنان از خود، کار کشیده‌ام و جسمم را به زحمت انداخته‌ام که توان عمر طولانی را از دست داده‌ام! و چنین بود که توانست در بیست و هفت سالگی به تدریس درس خارج مشغول شود.

این چنین کارکردن و اینچنین با علاقه و پشتکار دامن همت به کمر زدن، طلبه را به اوج والای اجتهاد می‌رساند. ناگفته نماند پس از کاری طاقت فرسا و رنجی چندین ساله نباید توقع داشت که در همه‌ی زمینه‌ها و همه‌ی رشته‌های علوم حوزوی مجتهد شد. اینکه کسی در تمامی علوم مجتهد

۱. این مطلب را برخی از شاگردان ایشان نقل کرده‌اند.

باشد، بسیار نادرست است، رسیدن به اجتهاد و دستیابی به بالاترین مرتبه‌ها در همه‌ی علوم تقریباً غیر ممکن است و بزرگان ما با همه‌ی پشتکار و صف‌ناپذیر و استعدادهای برجسته و زحمات خارق العاده توانسته‌اند در حوزه‌ی محدودی از علوم بدرخشند و آثاری ماندنی از خود به جای گذارند. مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله فقه را خوب می‌دانسته اما فقه ایشان هرگز با فقه مرحوم آیت الله خویی رحمته‌الله قابل مقایسه نیست، در اصول حاشیه بر کفایه دارند، اما اصول ایشان نسبت به تسلط مرحوم نایینی رحمته‌الله قابل قیاس نیست، تفسیر هم دارند و آن‌هم تفسیری که شاید حرف اول را در میان تفاسیر موجود می‌زند. درخشش ایشان غیر از تفسیر در فلسفه است، ایشان از میان علوم جاری در تفسیر و فلسفه به اوج زمان معاصر خویش دست پیدا کرده‌اند. آنهم فلسفه اسلامی و نه غرب!

مرحوم شهید صدر رحمته‌الله نابغه‌ای منحصر به فرد است که در اکثر زمینه‌ها دارای نظریات جدید و بدیع است. اما آنچه شهید صدر در آن سرآمد همگان است علم اصول فقه است. اصول ایشان از سطح بسیار بالایی برخوردار است. کار ایشان فقط عوض کردن چند اصطلاح اصولی نیست. ایشان مطالب عمیق و مبانی بسیار جدی و ماندنی در این رشته دارند. همین شهید بزرگوار فلسفه را هم بسیار خوب می‌دانسته است و نسبت به افراد زیادی که امروزه در این رشته کار کرده‌اند، قوی‌تر بوده است اما فلسفه‌ی ایشان را با

شهید مطهری نمی‌توان مقایسه کرد.<sup>۱</sup>

اجتهاد گاه به معنای صاحب نظر شدن در یک دانش به کار می‌رود و شامل همه‌ی علوم می‌شود و گاه فقط در دایره‌ی فقه و به معنای توانایی بر دست‌یابی به احکام شرعی از طریق مراجعه به منابع اصلی، استفاده می‌شود. در این دایره نیز دو سطح از اجتهاد مطرح است: اول اینکه انسان از ابتدای فقه تا انتهای آن، در حد آنچه در کتب فقهی مطرح شده است، اجتهاد کند و همانند اکثر مجتهدین مسایل طهارت، صلاة، صوم، حج، زکات، خمس، حدود، دیات، قصاص و... را خود بتواند با نظر خویش درک و بیان نماید. دوم معنای وسیعی از اجتهاد که تمامی فقه را با همه‌ی وسعتش در برمی‌گیرد، اقتصاد، سیاست، حقوق، هنر، اجتماع و... و شامل مکاتب و نظام‌های اسلامی در تمامی این زمینه‌ها می‌شود.<sup>۲</sup> در فقه مسایلی وجود دارد که گرچه از مسایل مستحدثه و مستجده به معنای خاص آن نیست، اما کاری پیرامون آن صورت نگرفته است مثلاً نظام اقتصادی اسلام و یا مکتب سیاسی اسلام و... اینها صرفاً یک مسئله

۱. شهید صدر به دلیل نبوغ فوق العاده‌اش مطالب را سریع درک می‌کرده است و فهم زودهنگام مسایل پیچیده باعث شده، ایشان وقت خود را کمتر صرف تعمق در مطالب نمایند. ایشان فلسفه را خود و بدون استاد آموخته است و برای رفع اشکالات گاهی به بعضی از اساتید مراجعه می‌نموده که چندان قوی هم نبوده‌اند در حالی که شهید مطهری نزد اساتید برجسته‌ای سال‌ها با پشتکار فراوان به شاگردی پرداخته است.

۲. ر.ک: مهدی هادوی، مبانی کلامی اجتهاد، صص ۳۸۱-۴۰۴.

نیستند بلکه بحث‌های مهمی هستند که باید در آنها عناصر متنوعی بررسی شود.

با این وصف، طلبه باید تصمیم بگیرد و راهی را به عنوان راه اصلی برای خود انتخاب کند و همتش را در آن قرار دهد و در رشته‌های دیگر در حدی که مورد نیاز است، وارد شود. این انتخاب با علاقه و ذوق فرد ارتباطی جدی و تنگاتنگ دارد و هرکس از سه شاخه‌ی موجود در حوزه - فقه، عقاید و اخلاق - یکی را باید به عنوان موضوع اصلی کار خویش برگزیند. برخی از علمای برجسته شاید در هر سه شاخه به گونه‌ای مجتهد بوده‌اند، اما در یک رشته که مطابق ذوق و علاقه‌ی آنان بوده است، درخسیده‌اند. مثلاً ذوق شهید مطهری ذوق فلسفی کلامی و اعتقادی بوده است و به همین دلیل در آن جهت موفقیت فوق العاده‌ای کسب کرده است گرچه در فقه و اصول وارد شده و آثار ارزشمندی هم در این زمینه‌ها دارد اما اشتیاق به فلسفه<sup>۱</sup> باعث تسلط ایشان در این زمینه گشته است.

صدرالمتألهین نیز که به عنوان فیلسوف مطرح است اطلاعاتش در روایت و تفسیر بسیار خوب است اما بر اساس علاقه و فضای فکری زمان خویش در فلسفه تبحر زیادی یافته و توانسته است حکمتی نوین به نام حکمت متعالیه ابداع کند.

۱. این اشتیاق را حضرت ایشان در مقدمه‌ی کتاب *علل گرایش به مادیگری* توصیف کرده است.

ذوق بعضی مباحث انتزاعی و عقلی است اینها به سمت فلسفه و کلام کشیده می‌شوند و ذوق بعضی مباحث عرفی و عقلایی است، اینها در وادی فقه و اصول وارد می‌شوند. اگر کسی با ذوق عقلی رو به فقه بیاورد، به خطا رفته است؛ چرا که نگاهش به فقه آنگونه است که به فلسفه، در حالی که نگرش به مباحث فقهی با نگرش به مباحث فلسفی و کلامی متفاوت است. همچنین اگر با ذوق عرفی و عقلایی به فلسفه و کلام نگاه کنیم، باز هم به خطا رفته‌ایم. فلسفه و کلام دقت عقلی می‌طلبد و نگاه عرفی و عقلایی در آنجا زیان بار است.

پس طلبه باید راه اصلی خویش را برگزیند و مدار همتش را در آن رشته قرار دهد، گرچه در سایر رشته‌ها نیز در حد معقول باید کوشش کند.

حال اگر شما فقه و اصول را که امکان بیشتری در حوزه دارد، برگزینید، خواهید دید که اجتهاد در این رشته هم مراتب دارد. مراتبی که به ترتیب کامل‌تر و به همان نسبت مشکل‌تر خواهد شد.

اولین مرتبه این است که در مسایل متعارف ساده‌ی فقهی به اجتهاد برسید، مرتبه دوم، اجتهاد در مسایل متعارف مشکل فقهی است و مرتبه سوم، اجتهاد در مسایل غیرمتعارف فقهی. دستیابی به این رتبه بسیار مشکل‌تر از دو مرتبه‌ی دیگر است و افراد مجتهد در این رتبه بسیار نادرند. رسیدن به این رتبه بدون گذراندن رتبه‌های قبل امکان‌پذیر نیست.

مسائل ساده‌ی متعارف فقهی، مسایلی هستند که فقها هزار سال در مورد آنها کار کرده، زحمت کشیده و مطلب نوشته‌اند، مسایلی هستند که مدرک آنها یک یا دو روایت است و سند و دلالت آنها نیز دارای مشکل خاصی نبوده و اختلاف نظر شدیدی در مورد آنها وجود ندارد. مسایل پیچیده‌ی متعارف فقهی، مسایلی هستند که هرچند فقها سال‌ها در باب آنها بحث کرده‌اند، اما اختلاف در مورد آنها زیاد است. پاسخ به آنها به توانایی‌های مختلف رجالی و اصولی نیاز دارد. روایات در آنجا با تعارض یا ابهام مواجهند و اسنادی پراختلاف دارند. اما مسایل غیرمتعارف مسایلی نیستند که پیرامون آنها همانند مسایل متعارف، سال‌ها کار و اندیشه شده باشد. بسیاری از مطالب مربوط به اقتصاد اسلامی از مسایل مستحدثه به معنای خاص کلمه نیست، بلکه بخشی از فقه است اما نه آن فقهی که در مکاسب و متاجر لمعه آمده است، با این همه در تمام تاریخ اسلام شاید بیش از چند کتاب در این زمینه موجود نباشد. هدف طلبه‌ای که فقه و اصول را به عنوان رشته‌ی اصلی انتخاب کرده است، باید این باشد که به این قله برسد، یعنی به اجتهاد در مسایل غیر متعارف فقهی دست یازد.

اگر کسی کتاب‌های دوره‌ی سطح را خوب بخواند، پس از پایان سطح در مسایل ساده‌ی فقهی مجتهد می‌شود و رتبه‌ی اول اجتهاد را کسب می‌کند. پس از آن با چهار پنج سال



درس خارج<sup>۱</sup> رتبه‌ی دوم را نیز به دست خواهد آورد و در مسایل پیچیده اما متعارف فقهی صاحب نظر خواهد شد. و چون از این مرحله گذر کرد، امکان لازم برای ورود به مرحله‌ی سوم برایش آماده خواهد شد. در این مرحله است که مجتهد می‌تواند نوآوری کند، بحث‌هایی را که مطرح نشده طرح کند، و زمینه‌هایی را که دیگران به آن توجه نداشته‌اند، مورد توجه قرار دهد.

### موانع اجتهاد

رسیدن به اجتهاد که آرزوی آسمانی هر احرام بسته‌ی میقات سبز و هر دل‌داده‌ی منای علم و حق است، چون هر اوج دیگری خالی از جمرات بازدارنده و موانع شیطانی نیست. و حاجی ابراهیم‌ترین حج زمان و زمین باید که خود را آماده‌ی رمی آنها نماید. او باید در مشعر شعور و آگاهی سنگ‌های آمادگی و تلاش را برگزیند تا به هنگام رسیدن به جمرات کوچک و بزرگ، با رمی آنها، مسیر خویش را به سوی قلعه‌ی دانش الهی هموار نماید.

اولین مانع صراط اجتهاد، خود انسان است! و همو که خود طالب اجتهاد است خود، گاه سد راه می‌شود - تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز - این حجاب و این مانع به

---

۱. مدت تحصیل درس خارج بستگی تام به میزان استعداد، پشتکار و کیفیت تحصیل دروس سطح دارد و آنچه ذکر شده، حداقل زمان لازم است.

گونه‌ای مختلف خود را نشان می‌دهد. اولین و ابتدایی‌ترین آنها عجله است. برخی از طلاب به جهت عجله‌ای که دارند برای همیشه از راه می‌مانند و یا راه را اشتباه می‌روند. و چون راه را اشتباه برگزیدند، با عجله‌ای که دارند، لحظه به لحظه از مسیر اصلی دورتر می‌شوند. برای اینکه زودتر به اجتهاد برسید، نباید تند و با عجله بخوانید، باید بیشتر زحمت بکشید. نویسنده‌ی این سطور ده سال بدون تعطیل و در تمام ایام سال درس خواند. اوایل، پنج روز اول هفته فقه و اصول و پنج شنبه و جمعه‌ها فلسفه و منطق<sup>۱</sup> و در اواخر، تحصیل فلسفه به روزهای هفته کشیده شد. اگر طلبه‌ای اینگونه درس بخواند زود مجتهد می‌شود. اگر خواهیم کاری را که باید در بیست سال انجام داد، در ده سال انجام دهیم، بدیهی است که باید دو برابر انرژی مصرف کنیم.

زمان در اینجا اصلاً اهمیت ندارد. بسیاری از طلاب برای اینکه زودتر برسند، هرگز نرسیده اند. در حالیکه اگر صبور بودند در زمانی معقول به هدف خویش دست پیدا می‌کردند. فرض کنید کتاب‌هایی را که باید در پانزده سال می‌خواندیم، در ده سال خواندیم، اگر در آن ده سال درست درس نخوانده باشیم، در این پنج سال باقیمانده چه شق القمری می‌خواهیم بکنیم؟! بسیاری از آنان که موفق بودند زود

---

۱. کتاب گنجینه خرد که به بررسی منطق در مهد تمدن اسلامی اختصاص دارد و تا حال دو جلد از هفت جلد آن به چاپ رسیده است، حاصل همین پنجشنبه و جمعه هاست.

نرسیدند بلکه به موقع رسیدند.

شهید مطهری از کودکی به تحصیل طلبگی مشغول بوده است و در سی سالگی به فضل درخور و قابل توجهی رسیده است. حدود بیست و دو سال طلبه بوده است تا توانسته دست به تألیف آثاری ماندنی و جاوید بزند. اگر ایشان این مسیر را در ده سال طی می‌کرد اما هیچ اثری از خود به جای نمی‌گذاشت، چه فایده‌ای داشت؟! کتاب‌های مرحوم مطهری حتی کتاب‌های عمومی و غیرتخصصی ایشان حایز نکته‌های ارزشمندی برای متخصصان است، چرا که ایشان اهل عمق و تحقیق بود. در سال‌های تحصیل همچنان که کتاب‌های تحصیلی را خوب آموخت، تعمق و تفکر را نیز تجربه کرد.

طلبه باید بیش از آنکه در این فکر باشد که زود به اجتهاد برسد در این اندیشه باشد که اصلاً به اجتهاد برسد! چنین نیست که همه‌ی طلبه‌ها به اجتهاد برسند. جمعی با هم شروع می‌کنند، ولی با هم به اجتهاد نمی‌رسند.

مرتبه‌ی اجتهاد مثل مدارک دانشگاهی نیست. در دانشگاه واحدهایی را در این ترم و واحدهایی را در ترم دیگر می‌گذرانید و افتان و خیزان بالاخره به لیسانس می‌رسید. ولی در حوزه نمی‌توان افتان و خیزان به اجتهاد رسید. محیط حوزه با محیط‌های علمی دیگر بسیار متفاوت است. در محیط‌های علمی معمولی بالاخره، در زمانی دور یا نزدیک، به مدارک تحصیلی نایل می‌شوید؛ چه بانمره‌های

پایین چه با نمره‌های بالا، تعدادی درس را در زمان‌بندی مشخص باید پشت سر بگذارید؛ ولی در حوزه چنین نیست. آزادی موجود در حوزه گرچه خود می‌تواند از آفات اجتهاد باشد و عده‌ی زیادی را که بصیرت و روش لازم را ندارند، تلف کند؛ اما برای کسانی که راهشان را یافته‌اند بهترین شیوه‌ی تحصیلی است. از همین رو، بروز نوابغ در طول تاریخ در حوزه‌های علمیه بیش از سایر مراکز علمی بوده است. اگر تاریخ دانشگاه در ایران را در نظر بگیریم - حدود هفتاد سال - در این مدت چند نابغه در علوم دانشگاهی پیدا شده است؟! درحالی‌که در همین هفتاد سال در حوزه نوابغ متعددی بروز و ظهور کرده است. در تمام عمر دانشگاه یک نفر نیست که همانند امام باشد. یک نفر نیست که در رشته‌ی تخصصی خودش همانند شهید مطهری یا شهید صدر باشد. حوزه بستری است که استعدادها رشد می‌کند و نبوغ‌ها تبلور می‌یابد.

اما در این شیوه‌ی علمی و تحصیلی زمان و کمیت هرگز اهمیت ندارد. ممکن است طلبه‌ای با بیست سال درس خارج خواندن هم مجتهد نشود. در اینجا کیفیت مطرح است و عجله کردن و شتاب بی‌منطق جز کاستن از عمق تحصیل و گم کردن هدف اصلی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

مانع دیگر، مانع روحی است و یکی از خطرناک‌ترین آنها فراموش کردن انگیزه است. گاهی هنوز طلبه کمی از راه را نیامده این سؤال در او ایجاد می‌شود که اجتهاد چه فایده‌ای

دارد؟ این سؤال اگر آمد و در ذهن جای خود را باز کرد، دیگر باید فاتحه‌ی کار را خواند، چرا که وقتی انسان کاری را مهم نداند، دنبالش نمی‌رود و به آن اهتمام نمی‌ورزد و حضور چنین طلبه‌ای در حوزه، اگر مضر نباشد، حضوری عبث و بی‌فایده خواهد بود!!

اجتهاد امروز یکی از ضروری‌ترین و مهم‌ترین نیازهای جامعه جهانی است. امروز در همه‌ی زمینه‌های علوم دینی بیش از هر زمان دیگر نیازمند مجتهدیم. فقه، کلام، فلسفه، تفسیر و ... گسترش اطلاعات و افزایش پرسش‌های دوستان اسلام در سراسر گیتی و جدی شدن حمله‌ها و خدشه‌های دشمنان، این نیاز را افزون‌تر ساخته است. اگر انگیزه‌ی اجتهاد در طلبه‌ای وجود دارد، باید آن را غنیمت بداند و بهای آن را نیز بپردازد.

گاه مشکلات طبیعی، بیماری‌ها، مسایل خانوادگی، فقر و ... مانع اجتهاد می‌شوند. این موانع را در نخستین بخش این جزوه تحت عنوان عوامل عدم توفیق به صورتی مشروح بیان کردیم، در اینجا نیز همان مؤلفه‌ها و راه‌های پیشگیری جاری است. مشکلات طبیعی لازمه‌ی حیات دنیایی است - لقد خلقنا الانسان فی کبد<sup>۱</sup> - گاه بعضی از طلبه‌ها درس را رها می‌کنند؛ اگر از آنها پرسیده شود چرا؟ جواب می‌دهند: مشکل مالی داشتیم!! اینها گمان می‌کنند دیگران مشکل مالی نداشته‌اند.

یکی از بزرگان و دانشمندان معاصر سال‌ها مستأجر بود و خانه نداشت. نه تنها خانه نداشت که هزینه‌ی اندک تعمیر کولر خراب‌خانه را هم نداشت و در گرمای تابستان قم بدون وسیله‌ی سردکننده به کار و تحصیل و تحقیق خویش ادامه می‌داد! تعداد علمایی که دارای خدم و حشم و در ناز و نعمت بوده‌اند، بسیار اندک است. اکثر علما در سختی زندگی را گذرانده‌اند؛ حتی دانشمندانی همانند خواجه نصیر که ما فقط از وزارتش اطلاع داریم. این بزرگمرد کتاب اشارات شیخ الرئیس را در زندان شرح کرده است! زندان، یعنی جایی که انسان انگیزه‌ی زنده بودن را هم از دست می‌دهد. اما این مردان جاودانه چنان از انگیزه‌ای قوی و بالا برخوردار بوده‌اند که در آن شرایط هم کار علمی‌شان تعطیل نمی‌شده و به قول شهید مطهری، روح بزرگ، جسم خویش را به دنبال خود می‌کشد.

در آخرین سطور این بخش، جواب سئوالی را که خود در محضر آیت الله بهاء‌الدینی مطرح کردم، برای حسن ختام می‌آورم. ایشان فرمود: «اگر گمان می‌کنید فلان اتفاق که بیفتند مشکلاتتان کمتر می‌شود، اشتباه می‌کنید. دنیا جایی است که مشکلات در آن روز به روز بیشتر می‌شود. اگر مشکلی حل شد، مشکلی سخت پیدا می‌شود. آینده، مشکلات بیشتر از امروز است. منتظر روزی که مشکل در آن وجود نداشته باشد، نباشید که هرگز پیش نخواهد آمد. خود را برای مشکلات بیشتر در آینده آماده کنید.»

## مناسک سبز

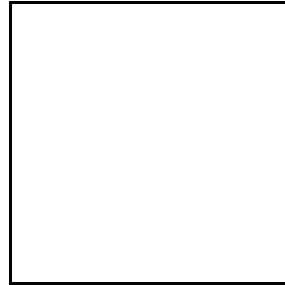
- نگاهی به کتاب‌های حوزوی
- ادبیات، کلید ورود
- منطق و فلسفه، مهم‌ترین نیاز جهانی
- فقه و اصول، جدی‌ترین رشته‌ی حوزه
- رجال و درایه، حضور در حلقه‌ی اصحاب
- تفسیر، هم سخن با خدا
- اجتناب از حواشی، رعایت فاصله بیت و مقام
- عمره‌ی سبز، سعی دوباره
- آشنایی با زبان بیگانه
- مطالعات جنبی، مشعری دیگر





## مناسک سبز

چون عازم حج شدی و حرکت کردی و رسیدی واحرام بستنی، باید نیت کنی که اولین گام در مناسک حج، نیت است و سپس شروع مناسک با تلبیه؛ لبیک اللهم



لبیک ان الحمد و .... و در حج آبی حقیقت و در میقات سبز «فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة<sup>۱</sup>»، چون احرام آسمانی «لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیه<sup>۲</sup>» بستنی، باز هم باید نیت کنی و نیتش: اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض

۱. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند.

۲. تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند.

الامر الیه! حال هنگام، هنگامه‌ی تلبیه است: لبیک اللهم لبیک این حج، ضَرَبَ ضَرْبًا ضَرْبًا!! تا ضَرَبْتُ ضَرْبًا. اگر خواستی معنای تلبیهات را بدانی در حاشیه‌ی کتاب مناسک شرح کرده‌اند: ضَرَبْتُ أَيْ جِئْتُ وَ ضَرَبْنَا أَيْ وَصَلْنَا!!! و این آغاز سبزترین مناسک در طواف بهشتی‌ترین یادگار یار است.

در اینجا صفا و مروه، رجال و درایه و اصول است و سعی، مطالعه و مباحثه و مذاقه‌ی مستمر. مشعر و عرفات، فلسفه و کلام است و مُنَا، فقه. قربانی، همه‌ی خواستن‌های پلید خاکی!

در اینجا جمرات جای مشخصی ندارد. هرچه تو را از راه باز دارد، جمره‌ای است کوچک، بزرگ... اول، میانه و آخر. تو باید همیانی را که هنگام تلبیه با خود برداشته‌ای، از سنگ‌هایی که در مشعر معرفت یافته‌ای، پرکنی و همراه داشته باشی تا هر جا که جمره‌ای دیدی، بی‌درنگ رَمِيش کنی! و اولین جمره، این اندیشه: آیا کتاب‌های موجود حوزه، متناسب با زمان و مفید برای اجتهاد در عصر کنونی هست؟!!

### نگاهی به کتاب‌های حوزوی

آیا به راستی کتاب‌های فعلی حوزه مناسب هستند؟! این سؤال تا هنگامی که سؤال است و پرسش، جای جواب دارد

۱. ابتدای علم شناخت و جبار و آخر آن واگذار کردن کار به اوست.

و بررسی، اما گاه از سؤال بودن خارج و تبدیل به وسوسه و خلجانی شیطانی می‌شود که طالب را از راه باز می‌دارد. در این صورت باید چون جمره با آن رفتار کرد، باید آن را تاراند و از ذهن دور کرد.

در مقام پرسش، جواب این است که خیر، این کتاب‌ها مناسب نیستند و کتاب‌های آموزشی دیگری قابل تصور است که باید مسئولین حوزه در اندیشه‌ی تدوین و جایگزینی آن باشند؛ اما در مقام خلجان شیطانی، پاسخ این است که طلبه باید بدانند بزرگانی چون امام، شهید مطهری، شهید صدر از مسیر همین کتاب‌ها به بالاترین مقام رسیده‌اند و همین متون آموزشی بوده که امام را امام و مطهری را مطهری و صدر را صدر کرده است. اگر کسی چون رهبر آگاه انقلاب و زعیم دلسوز حوزه، می‌فرمایند: فلان کتاب مناسب نیست، این کلامشان هشدار می‌دهد به برنامه ریزان حوزه است و نه فرمان توفقی به دانش پژوهان. این کلمات در مقام برنامه ریزی آموزشی است و تا هنگامی که کتاب‌های مورد نظر در دسترس قرار نگرفته، طلبه باید از همین متون، کمال استفاده را بنماید. فعلاً برای دوره‌ی سطح، بهترین کتاب‌ها همین شرح لمعه، حلقات، کفایه، فرائد و مکاسب است و همین کتاب‌ها بزرگانی جاودانه به تاریخ تشیع هدیه کرده است.

گاه کسانی برای برنامه‌ریزی حوزه پیشنهاد می‌دهند که خود از برنامه‌ریزی زندگی شخصی خویش عاجزند! و مگر می‌شود کسی که از نظم در زندگی فردی خود عاجز است،

برای مجموعه‌ی پیچیده‌ای همچون حوزه، برنامه‌ای تدارک ببیند! اگر این افراد توان داشتند، زندگی شخصی و تحصیلی خود را از آشفتگی نجات می‌دادند. مرتب از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر پریدن، این سو و آن سو رفتن و به بهانه‌ها به ارزش‌های موجود بها ندادن، جز نرسیدن و اتلاف عمر هیچ ثمری ندارد. حتی کسانی که داعیه‌ی تغییر در حوزه را دارند، ابتدا باید در خود تغییر ایجاد کنند، درس‌هایشان را خوب بخوانند و سطح را با همین متون موجود به بهترین شکل و با موفقیت به انجام رسانند و سطح علمی خود را به کمال مطلوب رسانند و سپس پا در میدان تحول و پاسخ به نیازهای موجود گذارند. در این صورت است که نه تنها در زمینه‌های داخلی که در سطح جهانی می‌توانند رهگشا باشند.

### ادبیات، کلید ورود

شروع دروس حوزه با ادبیات عربی است، و بدیهی است که وقتی متون رشته‌ای به زبان خاصی باشد، باید آن زبان را فراگرفت و از آنجا که کتاب آسمانی ما و احادیث معصومان علیهم‌السلام به عربی است، چنانچه بخواهیم از قرآن، روایات و کتب حوزه بهره‌ی کامل ببریم، باید ادبیات عرب را خوب بدانیم و این تازه پایین‌ترین سطح ادبیات است. کسی که ابتدایی‌ترین مسایل فقهی را می‌خواهد بفهمد و استخراج کند، باید ادبیات عرب را خوب بداند آب کر و مقدار آن، آب قلیل و مقدار آن و .... مسایلی هستند که هزار و اندی سال

فقه‌های شیعه در مورد آن بحث کرده‌اند و هر مجتهدی با مبنای خودش، نظری ارایه نموده است. اگر بخواهیم در زمینه‌ی این مسایل اولیه‌ی ساده که دارای مستندات فراوان بوده و در همه‌ی رساله‌ها موجودند، نظر بدهیم، لازم است ادبیات را به صورت ملکه در ذهن خویش داشته باشیم تا به راحتی بتوانیم به قرآن و روایات و نظریات علما مراجعه کنیم.

اما اگر بخواهیم در جهان اسلام حضوری فعال داشته باشیم - که باید داشته باشیم - این ادبیات دیگر کافی نیست و باید تلاشی جدی‌تر و اهتمامی بالاتر مبذول نماییم. ادبیات رایج در حوزه برای جهان عرب شناخته شده نیست. باید عربی امروز را با مکالمه‌ای روان فرا گرفت. ادبیات عرب همچون ادبیات فارسی به صورت چشمگیری دگرگون شده است. نثر عرب، شعر عرب، قصه و رمان عرب همه و همه تحولاتی اساسی یافته‌اند. با ادبیات و صرف و نحو حوزه نمی‌توان از ادبیات امروز عرب بهره گرفت و لازم است که بر زبان امروز مردم عرب زبان جهان تسلط یافت تا بتوان با بخشی وسیعی از جهان اسلام ارتباط برقرار کرد.

### منطق و فلسفه، مهم‌ترین نیاز جهانی

فلسفه‌ی اسلامی از رشته‌هایی است که نیاز مبرم به آن در جهان معاصر برای پاسخ به شبهات، پرسش‌ها و نظریات جدید، باعث می‌شود از ضروری‌ترین رشته‌های موجود در

حوزه باشد.

فلسفه و منطق با هم تبادلی تنگاتنگ دارند و برای ورود به مباحث فلسفی لازم است ابتدا منطق را در حد قابل قبولی بدانیم. فراگرفتن منطق در حد حاشیه‌ی مولی عبدالله یزدی و یا المنطق مرحوم مظفر برای شروع و ورود به فلسفه و تحصیل به بدایة‌الحکمة و نهاية‌الحکمة کافی است، اما پس از آن و برای کسی که فلسفه را رشته‌ی اصلی خود قرار می‌دهد و یا می‌خواهد در منطق جدید تحقیق نماید، خواندن کتاب‌های منطقی بالاتر و سنگین‌تر ضروری است.

در فلسفه نیز ابتدا باید فلسفه‌ی اسلامی را خوب فراگرفت و در آن صاحب نظر شد و سپس به فلسفه‌ی غرب پرداخت. در یادگیری فلسفه همچون فقه، باید ترتیب را رعایت کرد. اولین مرتبه احاطه‌ی کامل بر فلسفه‌ی اسلامی است. آشنایی با فلسفه‌ی غرب و نقد آن به ترتیب در جایگاه دوم و سوم قرار می‌گیرند.

مرحوم مطهری اول فلسفه‌ی اسلامی را درست و عمیق خواند و هنگامی‌که به عمق آن رسید، سراغ فلسفه‌ی غرب رفت. ایشان با اینکه منابع غربی در اختیار نداشت و با زبان آنقدر آشنا نبود که بتواند به منابع و مآخذ اصلی فلسفه‌ی غرب مراجعه کند، اما در مقام نقد فلسفه‌ی غرب چنان قدرتمند وارد میدان شد که به اعتراف متخصصین، ایشان فلسفه غرب را از مترجمین آثار فلسفی غرب بهتر فهمیده است. به طور مثال مرحوم مطهری مکتب هگل را نقد کرده و

حمید عنایت آثار هگل را به فارسی برگردانده است، ولی همه‌ی کسانی که در مکتب هگل کار کرده‌اند، معترفند که ایشان نظریات هگل را از مترجم آثار هگل بهتر فهمیده است! و نقدهای ایشان از کسانی که کارشان در طول زندگی علمی، مکتب هگل بوده است، قوی‌تر است. همه‌ی اینها مرهون تلاشی است که شهید مطهری برای دستیابی به فلسفه‌ی اسلامی انجام داده است. اگر ایشان قبل از فلسفه‌ی اسلامی به فلسفه‌ی غرب می‌پرداخت، نه فیلسوف اسلامی می‌شد و نه فیلسوف غربی.

همین جا یادآور می‌شویم غرب‌شناسی اصطلاحی است که دامنه‌ی وسیعی از علوم را شامل شود. شاخه‌ای از غرب‌شناسی تاریخ غرب است، شاخه‌ی دیگر جامعه‌شناسی غرب است و ... شاخه‌ای نیز فلسفه‌ی غرب. هر کدام از اینها نیاز به تخصص دارد. تسلط در فلسفه‌ی غرب بدون شناخت شاخه‌های دیگر، کامل نیست. شناخت تاریخ غرب نیز نیاز به شناخت تاریخ اندیشه‌ی مسیحی دارد. این دو تاریخ در هم تنیده و آمیخته است و در واقع تمدن غرب در بستر تمدن مسیحی شکل گرفته و رنسانس و انقلاب صنعتی در بستر همین اندیشه به وجود آمده است. از این‌رو، اگر اندیشه و تاریخ مسیحی بررسی و اصطلاحات آن شناخته شود، غرب نیز بهتر مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد. فضای فکری، فرهنگی و فلسفی غرب در پرتو همین اصطلاحات ساخته شده و این اصطلاحات با اصطلاحات ما در مورد دین، خدا،

پیامبر، وحی و... بسیار متفاوت است و با نگاهی که ما به فرهنگ و تمدن و اصطلاحات اسلامی داریم، نمی‌توانیم به تحلیل نظرات و دیدگاه‌های مسیحیت و غرب بپردازیم. از این روی اگر این اندیشه و تاریخ آن بررسی گردد و اصطلاحات آن شناخته شود، غرب نیز بهتر مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد و همان‌گونه که گفتیم نقد فلسفه‌ها و مکاتب غربی بعد از شناخت آنها میسر است.

لازم به ذکر است که انتقاد از غرب به عنوان یک نحله‌ی خاص فلسفی در خود غرب شکل گرفته است. هایدگر از اولین کسانی است که فلسفه‌ی غربی و تکنولوژی جدید را مورد نقد قرار می‌دهد. از جمله منتقدان جدی غرب، میشل فوکو است. بسیاری از منتقدان فلسفه‌ی غرب در کشورهای اسلامی از شاگردان همین افراد هستند و یا به نحوی تحت تأثیر سخنان آنهاست و بسیاری از انتقادات این گروه نسبت به غرب و فلسفه‌ی آن از تفکر اسلامی نشأت نگرفته و سرچشمه‌اش در خود غرب است! از این‌رو، برخی از این انتقادات با مبانی اسلامی سازگاری ندارد و در قاموس تمدن غرب معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

برای اینکه طلبه دچار سر درگمی نشود و پس از سال‌ها مطالعه، نقد و تحلیل فلسفه و فرهنگ غرب به یک باره متوجه نشود که آنچه گفته و نوشته تکرار سخنان غربی‌ها و ناسازگار با مباحث اسلامی است، باید فلسفه اسلامی را خوب فراگیرد - همچون شهید مطهری - و برای این فراگیری



لازم است درس‌های فعلی را خوب بخواند و بر کتاب‌های تحصیلی موجود کاملاً مسلط شود.

### فقه و اصول، جدی‌ترین رشته‌ی حوزه

فقه و اصول، اصلی‌ترین رشته‌ی حوزه علمیه است و امکان بهتری برای فراگیری آن وجود دارد. بحث فقه و اصول را در بخش قبلی و در هنگام طرح مسئله‌ی اجتهاد به طور مشروح بیان کردیم که از تکرار آن پرهیز و فقط به توضیح یک نکته بسنده می‌کنیم:

هر چند فقه و اصول در حوزه‌ی علمیه همواره مورد توجه بوده و هست، و هرچند تحقیقات در این زمینه پیوسته صورت گرفته و می‌گیرد، ولی با توجه به پیدایش حکومت دینی در ایران پس از انقلاب اسلامی و تقاضای جهان برای تبیین ابعاد گوناگون این حکومت، نیازی بسیار گسترده به کاوش‌های جدید فقهی در زمینه‌ی مکاتب و نظام‌های اسلامی وجود دارد.

این پژوهش‌ها به نوبه‌ی خود تحقیقاتی در زمینه‌ی اصول استخراج مکاتب و نظام‌های اسلامی را می‌طلبد تا در پرتو آن بتوان به استنباط مثلاً مکتب و نظام اقتصادی اسلام پرداخت.<sup>۱</sup>

۱. ر. ک: مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، قم، ۱۳۷۸.

با این وصف، نیاز به مجتهدان آشنا با مسایل روز که بتوانند پاسخگوی پرسش‌های فراوان معاصر باشند کمتر از نیاز به متخصصان سایر رشته‌ها نیست.

### رجال و درایة، حضور در حلقه‌ی اصحاب

رجال دارای دو بخش است: یکی کلیات علم رجال و دیگری جزئیات آن. آشنایی با کلیات علم رجال برای هر طلبه‌ای ضروری است. زیرا اگر کسی با مطالب این دانش، بیگانه باشد، راهی مطمئن به سوی جزئیات رجال که همان بررسی ویژگی‌های راویان اخبار است، نخواهد یافت. در کلیات علم رجال شخص با مباحث اصلی این دانش مانند تعریف و موضوع آن، میزان اعتبار قول رجالی، انواع توثیقات، توثیقات عام، منابع اصلی و فرعی رجالی آشنا می‌شود.<sup>۱</sup> این مطالب امکان مراجعه به کتب رجالی و پی بردن به صفت و ویژگی‌های راوی را برای شخص فراهم می‌سازد.

اگر شخص بخواهد به سطح اجتهاد در فقه نایل آید، ناگزیر باید در کلیات علم رجال و جزئیات آن صاحب نظر باشد. وی نمی‌تواند بدون قضاوت در مسایل اختلافی کلیات یا افراد مورد اختلاف در جزئیات، به اجتهاد واقعی در فقه دست بزند.

۱. ر. ک: مهدی الیادهوی الطهرانی، تحریر المقال فی کلیات علم الرجال، الزهراء، تهران، ۱۳۷۱.

درایة دانش مصطلحات روایی است و در آن واژگان تخصصی در حوزه‌ی حدیث مورد بررسی قرار می‌گیرد. اهمیت این دانش امروز بیش از این نیست که طلبه با اصطلاحات اصلی روایی آشنا باشد. بخش‌های مهمی از این دانش مانند راه‌های توثیق و الفاظ جرح و تعدیل، در حوزه‌ی کلیات علم رجال قرار می‌گیرد و در آنجا مورد بحث واقع می‌شود.<sup>۱</sup>

#### تفسیر، هم سخن با خدا

رهرو راه پیامبر و امامان باید تفسیر را درحدی که بتواند از تفاسیری چون المیزان کمال بهره را ببرد، فراگیرد. اما اگر طلبه‌ای رشته‌ی اصلی خویش را تفسیر قرار دهد، باید بداند که این مشکل‌ترین رشته‌ی موجود در علوم اسلامی است. چرا که قرآن دریای معارف الهی است و فهم آن به دانش‌ها و تخصص‌های مختلفی نیازمند است و هرکس به مقدار تخصص و معرفتش می‌تواند از این دریا گوهر به دست آورد.

این رشته با این که مشکل‌ترین رشته‌ی علوم اسلامی است، اما امروزه باکمال اسف از اهمیت کمتری در بین دانش پژوهان برخوردار است و کمتر طلبه‌ای اهتمام به این مهم می‌نماید.

۱. ر.ک: الشهد الثانی، الدراية، مكتبة المفید، قم، بی‌تا.

### اجتناب از حواشی، رعایت فاصله‌ی بیت و مقام

طلبه در هنگام تحصیل علوم و یادگیری کتب مختلف، باید هم خود را صرف مهم خود متن کند و از مراجعه به حاشیه و شرح اجتناب نماید. مگر در جایی که فهم متن جز به این رجوع میسور نشود که در اینجا نیز به مقدار فهم متن باید به حاشیه و شرح بپردازد و از دوران در این سرزمین خطر خیز جز در این اضطرار بپرهیزد. زیرا در هر شرح و حاشیه ممکن است بانکاتی برخورد کند که از فهم آنها عاجز باشد و این انبوه نافهمیده‌ها چه بسا او را از فهم اصل متن، و بلکه از تحصیل، باز دارد. از این رو گفته‌اند: علیکم بالمتون لا بالحواشی<sup>۱</sup>.

### عمره‌ی سبز، سعی دوباره

ممکن است پس از طی مراحل، طلبه احساس کند که آنچه گذرانده چندان عمیق نبوده است، در این صورت ناچار از بازگشتی دوباره است؛ اما این بازگشت در افراد مختلف متفاوت است و به قوت و ضعف استعداد طلبه بستگی دارد. بعضی که از استعدادی قوی برخوردارند اگر از همین نقطه‌ای که این حس برایشان پیدا شد، درس‌ها را جدی بگیرند و به شکلی مطلوب، در فراگیری آنها بکوشند، قبلی‌ها جبران می‌شود؛ اما اگر از چنان استعدادی برخوردار

۱. بر شماسمت متن دروس، نه حاشیه‌های آن.

نیستند، لازم است که قبلی‌ها را دوباره مرور کنند و به شکل مطلوب آنها را بگذرانند.

مرحوم آیت الله بهاء‌الدینی برای تشخیص استعداد طلبه می‌فرمودند: اگر طلبه با یک بار درس استاد آن را می‌فهمد و به تکرار نیاز ندارد و فراتر از مطالب درس چیزی به ذهنش خطور نمی‌کند، استعداد متوسطی دارد. و اگر ذهنش در مطالب فراتر از درس جولان پیدا می‌کند و پرسش‌هایی خارج از درس به ذهنش خطور می‌نماید، او استعدادی قوی دارد. ولی اگر به یک بار درس، اصل آن را نمی‌یابد و نیازمند تکرار است، استعداد وی ضعیف می‌باشد.

ایشان می‌گفتند: اگر طلبه قوی باشد، استعدادش ضعف‌های تحصیلی او را جبران می‌کند. ولی طلبه‌ی متوسط و ضعیف اگر خوب درس نخوانند از بین خواهند رفت.<sup>۱</sup>

با این وصف، تکرار گذشته‌ها و مرور درس‌های قبلی بیش از همه برای طلاب متوسط و ضعیف ضروری است.

مرور گذشته‌ها نیز صورت‌هایی دارد: برای بعضی لازم است که دوباره در درس‌ها حضور یابند و همانند یک طلبه‌ی مبتدی آنها را درس بگیرند و بخوانند، برخی دیگر با مباحثه‌ی دوباره‌ی دروس قبلی، ضعفشان جبران می‌شود و برخی فقط کافی است درس‌های گذشته را تدریس کنند و

---

۱. این مطلب، یکی از مطالبی است که در اولین جلسه‌ی خصوصی نگارنده با ایشان در سال ۱۳۶۰ شمسی بیان شد.



همان مطالعه‌ی لازم برای تدریس، مشکلشان را کاملاً حل خواهد کرد.

یکی از بزرگان معاصر که دارای موقعیت برجسته‌ای در حوزه است، پس از پایان سطح به این نتیجه رسید که آنچه پشت سر گذاشته، از شرایط لازم برخوردار نبوده است. با کمال حوصله دوباره از پایین‌ترین سطح، تحصیل کتاب‌ها را شروع و به پایان آورد. قطعاً اگر ایشان به این چنین کار سختی مبادرت نمی‌کرد به موقعیت علمی فعلی دست نمی‌یافت.

روزی یکی از طلاب زحمتکش که در سنین بالا مبادرت به تحصیل طلبگی کرده بود، گفت: مطالب کتاب رسائل شیخ انصاری را از خارج خوب می‌فهمم اما تطبیقش با متن کتاب برایم مقدور نیست. به او گفتم: ادبیات را دوباره بخوان. چنان به این کار همت گمارد که نه تنها مشکلش در فقه و اصول به کلی رفع شد، بلکه به سطح تدریس ادبیات نایل گردید و هم‌اکنون مدرس ادبیات در حوزه است.

### آشنایی با زبان بیگانه

امروز دانستن یک زبان خارجی - غیر از عربی که ضرورت تحصیل حوزوی است - برای طلبه لازم است. اگر طلبه در کنار تحصیل خود، برنامه‌ای برای آشنایی و تسلط به زبانی دیگر تدارک ببیند، در آینده توانایی‌های وی برای خدمت وسیع‌تر خواهد شد.

از فرصت‌های کوتاه نیز که به نظر کم اهمیت می‌آیند، می‌توان در این راه بهره برد. حضرت آیت الله حسن زاده می‌فرمودند: هروقت از مطالعه‌ی درس‌های مختلف خسته می‌شدم کمی فرانسه می‌خواندم و تسلطم بر این زبان، حاصل همین اوقات من است!

البته امروز زبان انگلیسی هم بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم امکانش در ایران فراهم‌تر است و از ابزارهای آموزشی فراوان و ارزانی هم که در دسترس است، می‌توان استفاده کرد - نوار، CD، کتاب و ... - آشنایی با بحث‌های جدید حقوق و فقه، فلسفه و کلام، اقتصاد و سیاست، گاهی نیازمند مراجعه به منابع خارجی است که اگر از ترجمه‌ها بر حذر باشیم، مفیدتر خواهد بود چرا که بسیاری از اوقات مترجمین این آثار به جهت عدم احاطه و تخصص در این رشته‌ها خود، مطلب نویسنده را نفهمیده و ترجمه‌ی آنها با اشتباه توأم است. استفاده از اینترنت نیز که آرام آرام یکی از ضرورت‌های زندگی فرهنگی و علمی می‌شود، بدون تسلط بر زبان انگلیسی تقریباً محال است؛ چرا که سایت‌هایی که به زبان فارسی یا عربی باشند، بسیار محدودند.

#### **مطالعات جنبی، مشعری دیگر**

در کنار تحصیلات جدی طلبگی و متون اصلی حوزه، مطالعه‌ی کتاب‌های دیگر در تمامی زمینه‌ها مفیدند. فرمایش

مرحوم آیت الله بهاءالدینی در این زمینه راهنمای خوبی است و معیار درستی در اختیار ما می‌گذارد. ایشان در پاسخ به این سؤال که چه کتابی را بخوانم؟ فرمودند: اگر در نظرت تمامی مطالب کتاب‌هایی که می‌خوانی، صحیح می‌نماید هیچ کتابی را نخوان!! اما اگر در می‌یابی که کجای آن غلط و کجای آن درست است، هر کتابی می‌خواهی بخوان! معیار واقعاً همین است. اگر انسان قدرت تشخیص داشته باشد، مطالعه در تمامی زمینه‌ها برایش مفید است؛ اما اگر این قدرت را در خود نمی‌یابد، بهترین است که تا وقتی با دیدگاه اسلام در زمینه‌ای کاملاً آشنا نشده است، سراغ منابع دیگر نرود.

بهتر است برای مطالعه کتاب‌هایی انتخاب شود که به نحوی از انحاء در آینده‌ی ما مؤثر و در دستیابی به تخصص مفید باشند. مثلاً اگر می‌خواهیم در آینده اقتصاد را به عنوان زمینه‌ی تخصصی برگزینیم، بهتر است به مطالعه‌ی کتاب‌های «تاریخ اندیشه‌ی اقتصادی» بپردازیم<sup>۱</sup>. البته باید دانست که بسیاری از اقتصاددانان غربی در واقع فیلسوف بوده‌اند و کتاب‌های آنان حاوی مطالب فلسفی است، از این‌روی مطالعه‌ی فلسفه‌ی غرب نیز تا حدی لازم است. در زمینه‌ی فلسفه‌ی غرب نیز باید مطالعه را از کتاب‌های تاریخ

۱. ر. ک: باقر قدیری اصل، سیر اندیشه‌ی اقتصادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۴.



فلسفه آغاز کرد<sup>۱</sup>. به طور کلی تاریخ هر علم مدخل مناسبی برای ورود در مباحث آن دانش محسوب می‌شود<sup>۲</sup>. در برخی رشته‌ها کتاب‌هایی وجود دارد که هرچند تاریخ آن دانش نیست، ولی امهات مباحث آن علم را در بیانی گویا عرضه کرده است<sup>۳</sup>.

مطالعه‌ی تاریخ دویست ساله‌ی اخیر ایران نیز یکی دیگر از زمینه‌های مطالعاتی است که بسیار سودمند می‌باشد. ما در عین حال که باید با غرب و فرهنگ غرب آشنا شویم، لازم است با فرهنگ و تاریخ خود نیز آشنایی پیدا کنیم. سیاحت شرق مرحوم آقا نجفی قوچانی که زندگی نامه‌ی ایشان است، برای آشنایی با دوره‌ی نهضت مشروطه مناسب است. در کتاب‌هایی از این دست، ریشه‌های انقلاب اسلامی را نیز می‌توان جستجو نمود<sup>۴</sup>.

- 
۱. ر. ک: محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۴ - ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
  ۲. ر. ک: سید محمد کاظم روحانی، تاریخ علم اصول، کتاب خرد وابسته به خانه خرد، قم، ۱۳۷۹ - محمد رضا زیبایی نژاد، تاریخ و کلام مسیحیت، معاونت امور اساتید نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، قم، ۱۳۷۵ - آر. اچ. روبینز، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق شناس، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
  ۳. آر. اف. اتکینسون، درآمدی به فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه سهراب علوی نیا، مرکز ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۰ - جین اچسون، زبان‌شناسی همگانی، ترجمه حسین وثوقی، علوی، تهران، ۱۳۶۷ - جین اچسون، روان‌شناسی زبان، ترجمه عبدالخلیل حاجتی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
  ۴. ر. ک: مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد رساله اخیر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.

نتیجه‌ی این گونه مطالعه این است که طلبه نسبت به علوم مختلف ذهنیت پیدا می‌کند. تصویری از مدیریت، جامعه‌شناسی، اقتصاد، روانشناسی، حقوق، فلسفه، ... این تصویر کمک می‌کند که در آینده و در هنگام تحقیقات جدی، برای مراجعه به علم مورد نیاز حضور ذهن داشته باشد و سریعاً به مرجع لازم رجوع نماید.

ممکن است در این کتاب‌ها به اصطلاحاتی برخورد کنیم که در اندازه‌ی فهم ما نباشد. در این‌گونه مواقع مطالعه‌ی بیشتر و یا رجوع به متخصص ضرورتی ندارد. همین اندازه که ذهن ما با این اصطلاحات و الفاظ آشنا شود برای هدفی که پیش روی داریم، کافی است.

حسن ختام این بخش خاطره‌ای از سال‌های دور است. در اوایل طلبگی به راهنمایی مرحوم علامه طباطبایی، خدمت جناب آقای خوشوقت رسیدیم. ایشان در همان ابتدا، کتابی از مرحوم بهاری همدانی به نام «تذکره المتقین» در مورد اخلاق و عرفان و سلوک دادند و فرمودند اینها را بخوانید... اما به آن عمل نکنید!!! بخوانید تا فقط بدانید چنین مطالبی هم در عالم هست. عمل به اینها فعلاً مربوط به شما نیست.

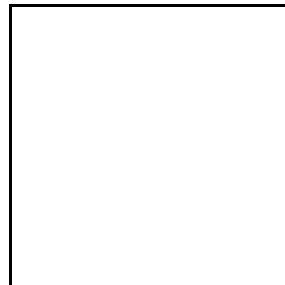
## طواف سبز

- مراحل تحصیل
- پیش مطالعه
- پیش مباحثه
- یادداشت
- مطالعه
- مباحثه
- تنظیم یادداشت‌ها
- تدریس



## طواف سبز

چگونه درس بخوانیم؟ این سؤالی است که معمولاً ذهن همه‌ی طلاب جوان را به خود مشغول می‌کند و پرسشی است که غالباً همه‌ی اساتید حوزه با آن روبرو هستند.



واقعاً چگونه تحصیل کنیم؟

این سؤال، دویزش دیگر را به شکلی پنهان در خود دارد:

۱. در درس چه کسی شرکت کنیم؟ (گزینش استاد)

۲. با چه کسی مباحثه کنیم؟ (گزینش هم بحث)

این سؤالات در سطور آینده به طور مشروح پاسخ داده خواهد شد. اما قبل از شروع پاسخ، ذکر دو نکته اجتناب‌ناپذیر و ضروری است:

ا. کسی که پای در میدان تحصیل گذارده است، باید بداند که آسان‌ترین مسیر تحصیل و اولی‌ترین جواب در مقابل سؤال «چگونه درس بخوانیم؟» این است که باید درس بخوانیم! و چنین نیست که با کاوشی مداوم و طولانی بالاخره روشی را بیابیم که در آن روش از زحمت درس خواندن آسوده شویم و بدون رنج و تعب مدارج علمی را طی کنیم و قله‌های دانش را یکی پس از دیگری فتح نماییم! باید بدانیم هیچ روشی در دنیا یافت نمی‌شود که ما را از زحمت درس خواندن و مطالعه کردن بی‌نیاز کند. تحصیل علم با سختی و مشکل توأم است و این سختی‌ها نیز مخصوص رشته‌ای خاص نیست؛ هر رشته‌ای از علوم و هر شاخه‌ای از دانش نیازمند تحمل، اراده و پشتکار است. و انتخاب روش صحیح در نهایت، باعث کاستن این زحمات و به ثمر رساندن سریع‌تر و صحیح‌تر آن است؛ نه اینکه ما را از رنج درس خواندن کاملاً برهاند!

ب. تحصیل قائم به شخص محصل است و امور دیگر هر چند دقیق، قوی و مؤثر باشند، جنبه‌ی کمک دارند. اصل راه تحصیل باید توسط خود محصل طی شود. استاد هر چقدر خوب و فاضل و با سابقه باشد، یک راهنماست که چون از نظر زمانی زودتر این مدارج را طی کرده، فقط می‌تواند راه را بهتر نشان بدهد؛ نه اینکه دست کسی را بگیرد و درجایی بنشانند که خود نشسته است. استاد در هنگام تدریس سطح راه رفته را دوباره طی می‌کند و در زمان آموزش خارج

راه‌های نو را جستجو می‌کند و کسانی می‌توانند او را همراهی کنند که بتوانند همپای او راه بروند و مسیر را طی کنند.

هم‌مباحث نیز یک کمک است. هر چند قوی، خوش ذهن و با استعداد باشد، باز هم همراه محصل است و کمک‌کار او. حتی اگر هم‌مباحث، مجتهدی قوی هم باشد، تا محصل عزم حرکت در مسیر را نداشته باشد، باز کاری از او ساخته نیست. او پا به پای استاد می‌رود، اما این محصل سست اراده که در گلیم آسایش و دوری از مطالعه و کار علمی غنوده است، هرگز پیشرفت نمی‌کند.

پس در تحصیل دو نکته مقدم است:

۱. علم بدون رنج حاصل نمی‌شود.

۲. رنج تحصیل علم بر شانه‌های شخص محصل استوار

است.

### مراحل تحصیل

پس از مقدمه‌ای که مرور کردیم مراحل تحصیل را در

هفت مرحله بررسی می‌کنیم.

۱. پیش مطالعه

۲. پیش مباحثه

۳. حضور در درس

۴. مطالعه

۵. مباحثه

۶. تنظیم و یادداشت مطالب

۷. تدریس فراگرفته‌ها

مراعات این مراحل برای تمام کسانی که به دروس حوزوی اشتغال دارند، ضروری است، چه مشغول تحصیل سطح باشند و چه خارج؛ اما برای دسته‌ی دوم رعایت دقیق برخی از این مراحل، مانند پیش مطالعه و پیش مباحثه، واجب است و برای محصلان سطح فقه و اصول مستحب مؤکد!.

یعنی در هنگام تحصیل در مقاطع مختلف سطح علوم حوزوی، طی مراحل لازم است، اما اگر در بعضی از مراحل مسامحه شد، باز می‌توان سطح را به نتیجه رساند. در حالی که اگر این مراحل پس از اتمام سطح مراعات نگردد، عملاً تحصیل در مقطع خارج بی‌نتیجه خواهد ماند؛ چرا که هدف از تحصیل در حوزه، پرورش مجتهد است و بدون گذراندن این مراحل، رسیدن به قوه‌ی اجتهاد و استنباط میسر نمی‌گردد.

ناگفته نماند کسانی که از ابتدای مقدمات تا پایان سطح در این موارد سعی کرده و ممارست داشته باشند، تحصیل خارج و حصول اجتهاد برایشان بسیار آسان‌تر است تا افرادی که در طول سال‌های قبل از درس خارج به همه یا بعضی از آنها تقیدی نداشته‌اند. روش بزرگان علمی حوزه مبین این حقیقت است که تلاش در سال‌های تحصیل سطح، تأثیر شگرفی در توفیقات آینده دارد. حضرت آیت الله جوادی آملی می‌فرمودند: «من چون سطح را خوب خوانده و خوب مباحثه کرده و اکثر کتب را درس داده بودم، وقتی به



خارج رسیدم، بسیاری از دروس خارج موجود در حوزه‌ی آن زمان برایم بی‌فایده می‌نمود و مدت‌ها طول کشید تا درسی پیدا کنم که برایم مطلبی جدید داشته باشد.»

البته چنین نیست که اگر طلبه، دروس سطح را خوب نخوانده باشد، در دوران خارج بی‌بهره بماند. هرگز، راه بسته نیست. اما زحمت و مشکل چنین طلبه و محصلی زیادتر و راه برایش دشوارتر است. او کاری دوچندان را باید انجام دهد تا آمادگی لازم را بیابد. آمادگی برای خارج اصول نیاز به آشنایی مفید با منطق، ادبیات و فلسفه دارد. چنانچه این آشنایی در هنگام تحصیل سطح به خوبی حاصل شده باشد، فهم خارج اصول ساده می‌شود و گرنه باید همزمان با شرکت در درس خارج به مطالعه‌ی جدی در این رشته‌ها نیز همت گمارد و هر قدر در این مقدمات ضعیف‌تر باشد، زحمت و زمان بیشتری را باید صرف نماید.

#### ۱. پیش مطالعه

اولین مرحله از مراحل هفت‌گانه‌ی تحصیل، پیش مطالعه است که با کمال تأسف در هیچ مقطعی به آن بهای لازم داده نمی‌شود، از الفبای ادبیات تا نهایت خارج. پیش مطالعه در هنگام سطح بسیار مهم، ولی در درس خارج الزامی است. این مرحله دارای روش خاص و ثمرات و فواید منحصر به فرد است. در اینجا ابتدا از ثمرات پیش مطالعه سخن می‌گوییم و بعد بحثی در روش آن خواهیم داشت.

### ثمرات پیش مطالعه

پیش مطالعه سه ثمره دارد که دو ثمره‌ی آن مستقیماً مرتبط با شخص محصل است و ثمره‌ی دیگر در انتخاب و گزینش استاد او را یاری می‌دهد. آن سه عبارتند از:

أ. احاطه بر کلیات بحث.  
 ب. قدرت ارزیابی.  
 ج. انتخاب استاد.

### أ. احاطه بر کلیات بحث

پیش مطالعه استخوان بندی کلی درس را در اختیار طلبه می‌گذارد و به او این امکان را می‌دهد که تصویری کلی از مجموعه‌ی درس در ذهن خویش داشته باشد. در این صورت چنانچه در هنگام تدریس استاد، لحظاتی ذهنش به اموری غیر از درس معطوف شد، شالوده‌ی درس از دستش خارج نمی‌شود و یا اگر بر اثر حادثه‌ای دقایقی دیر به درس رسید، مجموعه‌ی مطالب آن روز برایش نامفهوم و مبهم نخواهد ماند. با پیش مطالعه بخش‌هایی از درس برای انسان روشن می‌شود و بقیه مبهم می‌ماند؛ مثلاً بیست درصد مطلب را می‌فهمد. و چون نقاط مبهم بحث برایش مشخص می‌شود، به هنگام تدریس استاد قادر است به آن قسمت‌ها توجه پیدا کند و علت عدم فهم خویش را در آن موارد بیابد. با این وصف، هم در درس نسبت به مطالب حضور ذهن دارد و هم راه ارتقای فهم در هنگام پیش مطالعه را درمی‌یابد.

### ب. قدرت ارزیابی

پیش مطالعه به طلبه قدرت ارزیابی علمی خویش و استاد را می‌دهد. او با پیش مطالعه متوجه می‌شود که چقدر از مطالب را خودش می‌تواند از مصادر و مدارک استفاده کند و چقدر را از استاد فرا می‌گیرد.

او همچنین می‌تواند رشد علمی خویش را ارزیابی نماید. اگر درصد مطالبی که در پیش مطالعه در می‌یابد نسبت به مطالبی که از استاد فرا می‌گیرد، فزونی یابد و روز به روز به آن افزوده شود، این افزایش نشان دهنده‌ی رشد علمی اوست. بدیهی است در روزهای اول که فهم ما نسبت به مطالب کم است، توضیح استاد برایمان نفع بیشتری دارد و مثلاً بیست درصد را خودمان می‌فهمیم و هشتاد درصد را از استاد فرا می‌گیریم. حال اگر کفهی فهم ما در پیش مطالعه ابتدا با کفهی استفاده از استاد در درس، مساوی و سپس رفته رفته از حالت تعادل، خارج و سنگین و سنگین‌تر شود، ممکن است به جایی برسیم که متوجه گردیم درس استاد برایمان یا هیچ فایده‌ای ندارد و آنچه استاد، در صدد القای آن است، خودمان، در پیش مطالعه در می‌یابیم، و یا لااقل، گفته‌های استاد، مطلب چندانی افزون بر یافته‌های ما ندارد. و حتی ممکن است این روش، طلبه را به جایی برساند که از استاد نیز جلوتر برود، یعنی خود در پیش مطالعه‌اش، مطالبی را استخراج کند که استاد به آنها نرسیده و آنقدر نکته به دست آورد که استاد به آن اندازه نکات را درنیافته

باشد. و این همه قدرت بر ارزیابی و رشد علمی، مرهون پیش مطالعه‌ی صحیح است.

### ج. انتخاب استاد

این ثمره، پاسخگوی سئوالی است که عموماً در ذهن هر جوینده‌ی علوم دینی وجود دارد: در درس چه کسی شرکت کنیم؟ انتخاب استاد خصوصاً در درس خارج بسیار مهم است؛ هر چند در سطح نیز خالی از اهمیت نیست.

برای شرکت در درس، استادی را باید انتخاب کرد که به حال شخص طالب مفید باشد. دقت کنید: هر طلبه استاد را فقط از آن حیث باید ارزیابی کند که به حال شخص خود او، نفع داشته باشد. یعنی استاد برای او که فردی با این مشخصه‌های علمی و مؤلفه‌های روحی است، منفعت داشته باشد؛ اگر چه برای هیچ کس دیگری نافع نباشد و هر طلبه باید به این گونه استاد خود را پیدا و در درس او شرکت کند.

اما اینکه چگونه این استاد را بیابیم و از کجا بدانیم که برای ما منفعت دارد، کلیدش پیش مطالعه است. وقتی قبل از درس، مطالعه کردیم و دریافتیم که چه بخشی را فهمیده‌ایم و چه بخشی برایمان مبهم مانده است و آنگاه در درس شرکت کردیم و دیدیم که استاد تمام یا اکثر بخش‌های مبهم را برایمان روشن کرد، می‌فهمیم که این استاد به درد ما می‌خورد و درس این استاد برای ما دارای منفعت است. ممکن است همین استاد برای فرد دیگری نافع نباشد.

گاه ممکن است سطح استاد خیلی بالا باشد و آنچه برای ما مبهم است، ابتدایی بداند و از آن به صورتی گذرا عبور کند و هیچ کمکی به ما در رفع ابهام و روشنایی این بخش‌ها ننماید و ما نتوانیم با او همراهی کنیم و گاه به عکس، سطح استاد پایین است و تمام وقت خود را صرف بخش‌هایی می‌کند که ما در پیش مطالعه فرا گرفته‌ایم و شرکت ما در این درس هیچ بار علمی را برایمان به ارمغان نمی‌آورد. با این وصف ممکن است درس استادی که برای ما هیچ نفعی ندارد، برای دیگری که قدرت و تسلطش از ما کمتر است، فایده‌ی فراوان در برداشته باشد.

درس‌های خارج فقه و اصول در حوزه‌ی علمیه فراوان است از دروس نزدیک به سطح تا دروس بسیار دور. این درس‌ها همه‌اش خوب است و نافع. این طلبه است که باید با ارزیابی خویش، ببیند کدام درس مناسب اوست. در سیستم مدیریت حوزه هیچ جای مشخصی نیست که افراد را ارزیابی کند و هر کدام را به تناسب هوش و دانسته‌هایش به درس خاصی راهنمایی کند و این یک حسن برای حوزه است - و نه یک عیب - این که انسان خودش، خودش را ارزیابی کند و درس و استاد مفیدتر را بیابد، یک آزادی عمل به طلبه می‌دهد که اگر به صورت صحیح از آن استفاده کند، منافع بسیاری در آن نهفته است.

دقت کنید این مسئله خیلی اهمیت دارد که هر طلبه کاملاً توجه کند این استاد برای «من» نافع باشد؛ بیانش، تحقیقش و

تدریسش، و عوامل جانبی و عوارض مضر همانند شهرت استاد، تعداد شرکت کنندگان، شرکت طلاب فاضل و نامدار حوزه در درس وی و... در انتخاب دخالت داده نشود. ممکن است این درس برای همه‌ی آنها نافع باشد ولی برای من مضر! چه بسا اگر من در آن درس شرکت کنم، نفهمم و این نفهمیدن به یأس، خستگی و از کار افتادگی هوش و استعداد منتهی شود. باید انسان توانایی همراهی با استاد را داشته باشد و استادی را انتخاب کند که بتواند دست در دست او مدارج را طی نماید.

ممکن است این استاد در نقطه‌ای دیگر مطلبی برای طلبه نداشته باشد و این شاگرد از آن استاد بی نیاز شود. و یا حتی از او بگذرد. در چنین جایی طلبه از این استاد جدا شده و استادی را که تا امروز نمی‌توانست از درس او استفاده‌ی چندانی بنماید، برمی‌گزیند.

#### روش پیش مطالعه

آنچه در اینجا به عنوان روش پیش مطالعه از آن یاد می‌کنیم، در واقع مرز و حد پیش مطالعه است. پیش مطالعه یک حداقلی دارد که رعایت آن برای هر طلبه‌ای ضروری است. اما حدود بالاتری نیز برای آن تصور می‌شود که هر چه طلبه بیشتر به آنها توجه کند، به نتایج بهتر و برتری دست می‌یابد.

حد اقل پیش مطالعه در دروس سطح این است که طلبه

کتاب درسی خود را یک بار دقیق بخواند و موارد مبهم را علامت‌گذاری کند. البته اگر در انجام این کار وقت بیشتری صرف نموده و با چند بار مرور متن و دقت در آن، موارد ابهام را بکاهد، در واقع، به سطح بالاتری از پیش‌مطالعه رسیده است. در اینجا تذکر مطلبی که قبلاً بیان شد ضروری است و آن این که طلبه‌ی سطح نباید به کتب دیگر غیر از متن اصلی درس خود مراجعه کند و رجوع به آنها فقط باید به هدف فهم متن یا پاسخ به سؤالات بی‌جواب باشد و این مراجعه نیز باید بعد از حضور در درس صورت پذیرد.<sup>۱</sup>

حداقل پیش مطالعه برای درس خارج آن است که انسان مصادر و منابعی را که استاد معمولاً به آن رجوع می‌کند، ببیند. مثلاً اگر استادی متن درس خارج اصولش را کفایه قرار داده و به نظرات مرحوم نایینی رحمته‌الله بیشتر عنایت دارد، طلبه باید، حداقل، متن کفایه و مطالب مرحوم نایینی را در آن بخشی که استاد قصد دارد در روز بعد وارد آن شود، دقیق بررسی کند تا ببیند چه اندازه را خود می‌تواند بفهمد و غوامضش را حل نماید. این کمترین مقدار پیش‌مطالعه برای درس خارج است.

حداکثر پیش‌مطالعه در درس خارج آن است که طلبه سعی کند در مطلبی که استاد می‌خواهد وارد آن بشود، قبل

---

۱. ر. ک: همین نوشتار، فصل سوم، مبحث اجتناب از حواشی، رعایت فاصله بیت و مقام.

از درس خود به قضاوت و نظر نهایی برسد برای رسیدن به این مهم باید دامنه‌ی وسیعتری را بررسی کند و فرصت بیشتر و دقت جدی‌تری را اعمال نماید. قضاوت و نظر به دست آمده از این مسیر گرچه ممکن است باطل باشد و استاد در جلسه‌ی درس آن را به سادگی رد و طرد نماید، اما مهم حق و باطل بودن آن نیست، مهم این است که این حرکت باعث رشد چشمگیر محصل می‌شود و او را به صورتی شگرف ارتقا می‌دهد تا آنجا که در آینده بتواند از نظر شخصی خود در قبال نظر استاد دفاع کند.

البته این مقدار صرف وقت و دقت، به ویژه در مراحل ابتدایی، ضروری نیست اما حداقل پیش مطالعه قطعاً ضرورت دارد و در صورت انجام مداوم آن، قسمت زیادی از مسیر طی می‌شود. البته شاید در مراحل ابتدایی تحصیل در سطوح بالا و درس خارج، همین حداقل، کافی و برای شخص مفیدتر و نافع‌تر باشد.

## ۲. پیش مباحثه

مرحله‌ی دوم حرکتی است که پس از پیش مطالعه و قبل از حضور در درس صورت می‌گیرد و تأثیر زیادی در آمادگی ذهن برای پذیرش درس و تمرکز نسبت به مطالب دارد و آن پیش مباحثه است. البته این مرحله از مراحل است که وجودش بسیار نافع است ولی نبودش لطمه‌ای به اصل تحصیل نمی‌زند.



پیش مباحثه نیز مانند پیش مطالعه دارای سطوح متفاوت است. سطح پایین و اقلش این است که کتاب یا کتاب اصلی مورد رجوع استاد را با هم مباحثان بحث کنیم و حداکثر و سطح بالایش این است که از نظراتی که در پیش مطالعه به آن رسیده‌ایم، همچون یک مجتهد دفاع نماییم و سعی کنیم قضاوت خود را، به اثبات برسانیم.

پیش مباحثه حتی اگر به مقدار حداقل هم انجام شود، کمترین نفعش این است که عمق پیش مطالعه را افزایش می‌دهد و درصد فهم مطالب درس آینده را بیشتر می‌کند. زیرا در پیش مباحثه چند فکر کنار هم قرار می‌گیرد و هر یک از افراد آنچه را فهمیده است با دیگران مرور می‌کند و اگر هر کدام مثلاً بیست در صد از بحث را فهمیده باشند، حاصل مجموعه‌ای سه نفری شاید به حدود پنجاه در صد برسد چون ممکن است بسیاری از بخش‌هایی که فکر من در آنها راه به جایی نبرده، در تیررس فکر دیگران قرار گرفته باشد.

### ۳. حضور در درس استاد

حضور در درس و فیض بردن از محضر استاد از اموری است که علی‌رغم کم‌رنگ شدنش در دوران ما، تأثیر به‌سزایی در رشد و ارتقای علمی طلبه دارد و از اهمیتی بسیار بالا برخوردار است. شاید هر یک از ما شخصاً تجربه کرده‌ایم که در این حضور لحظاتی خلق می‌شود که هرگز در پیش مطالعه و پیش مباحثه امکان دستیابی به آن وجود ندارد؛

لحظاتی که افکار بکر، مطالب نو و افق‌هایی روشن در برابر ذهن جلوه‌نمایی می‌کند.

خلق این لحظات نورانی و مبارک وابسته به دو چیز است و بدون آنها، دستیابی به چنین غنیمتی ممکن نیست: ۱. پیش مطالعه، ۲. توجه کامل به مطالب استاد در هنگام درس. هرگز چنین لحظاتی با بیگانگی نسبت به درس و بدون پیش مطالعه، فراهم نمی‌آید. قبلاً در باب پیش مطالعه سخن گفتیم، اما برای حصول توجه کامل تحقق چند امر ضروری است:

#### أ. حضور قلب

طلبه باید همچون شکارچی هوشیار کاملاً توجهش معطوف به گفته‌های استاد باشد و به محض بیان استاد مطالب را صید نماید؛ یعنی حضور و هوشیاریش در سر درس از همه جا بیشتر باشد. مخموری حال و پرتی حواس با شکار مطالب سازگار نیست. به امید نوار و دست نوشته‌ها نشستن تا در فرصت‌های پس از درس به کنه مطلب دست یابیم، ما را از اصل درس دور می‌کند. باید سعی کنیم درس را در همان لحظه که بیان می‌شود تجزیه و تحلیل کنیم و دریابیم چه اندازه از مطالب را می‌فهمیم. باید همانجا و در جلسه‌ی تدریس استاد، ذهن را وادار به کاوش در مطالب نماییم. پرواضح است که این کار به سادگی حاصل نمی‌شود. حضور فعال در درس نیازمند ممارستی جدی است. چنین نیست که اگر شخص امروز تصمیم به آن گرفت فردا بدون

زحمت، بدان دست یابد. گاه لازم است انسان چندین ماه خود را تمرین دهد؛ هرچند معمولاً پس از گذر شش ماه تلاش، حالت انسان دگرگون می‌شود و ناخود آگاه نسبت به مطالب هوشیاری پیدا می‌کند؛ حتی در خستگی‌ها و کم خوابی‌ها باز هم اصل توجه به درس در انسان حفظ می‌شود.

ناگفته نماند که پیش مطالعه در این حضور قلب و توجه ذهن نقش اساسی را ایفا می‌کند چرا که طلبه با پیش مطالعه از پیش می‌داند استاد قصد دارد وارد کدام مطلب بشود، چه می‌خواهد بگوید، کدام بخش‌ها از مطالب این درس را، خود وی، فهمیده و کدام قسمت‌ها مبهم باقی مانده است و نیاز به توجه ویژه دارد. همه‌ی اینها در حضور قلب و تمرکز ذهن و حواس مؤثر است.

#### ب. طرح سؤال

سؤال کردن از استاد چه در درس و چه در خارج از درس در رشد طلبه بسیار تأثیر دارد. ممکن است در ابتدا سؤالات، پیش پا افتاده باشد به گونه‌ای که استاد با چند کلمه‌ی کوتاه پاسخ دهد یا حتی سؤال مورد تمسخر و سائل مورد استهزا قرار گیرد اما احتمال این امور یا وقوع آنها نباید مانع از ادامه‌ی روحیه‌ی پرسشگری او شود. طلبه باید به خود جرأت دهد که نکات مبهم را سؤال کند. چه بسا سؤال نابجای او استاد را به نکته‌ای دیگر توجه دهد که

بسیار مهم و مفید باشد. اگر این روحیه در او بماند با رشد علمی سؤالاتی را مطرح خواهد کرد که استاد به راحتی نتواند جواب دهد و یا حتی ممکن است به سؤالاتی برسد که مطلب استاد و نظر او را تغییر دهد.

ایجاد روحیه‌ی نقادی در تعالی محصل بسیار با اهمیت است گرچه باید توجه داشت که از حد اعتدال خارج نشویم. باید ضمن اینکه برای خود استقلال رأی قایلیم و بی دلیل زیر بار هر حرفی نمی‌رویم، این حساب را نیز همیشه با خود داشته باشیم که احتمال اشتباه و خطا نیز در ما منتفی نیست و با لحاظ این هر دو، قدرت اشکال و اعتراض را در خود بارور کنیم تا رشد یابیم.

در طرح سؤال نباید عجله کرد. چه بسا خود بتوانیم مسئله را حل کنیم و یا استاد لحظاتی بعد آن را مطرح و جواب گوید. ولی اگر با اندکی تأمل دریافتیم که نه قابل حل است و نه بحث استاد به گونه‌ای است که به طرح این سؤال بپردازد، باید سؤال را مطرح نماییم. گرچه در این صورت نیز ممکن است اشتباه کنیم و از استاد جواب بشنویم: چند لحظه‌ی دیگر صبر کنید؛ یا خود دریابیم که جای این سؤال نبود. در هر حال، این گونه امور عادی است و نباید به خاطر آن از این رویه دست برداشت. بر اثر پیگیری این روش خیلی زود به جایی خواهیم رسید که سؤالاتمان، سؤالات با ارزش و تفکر بر انگیزی باشد.

### ج. یادداشت مطالب

افراد مختلف عادات گوناگونی در نوشتن درس دارند. بعضی بسیار کم و برخی تمام درس را می‌نویسند و در هر صورت نوع نوشتن چندان مهم نیست. مهم این است که این نوشتن‌ها، چه کم و چه زیاد، انسان را از اصلی‌ترین عنصر این مرحله که حضور قلب و توجه به درس است، دور نکند. کسی که پیش مطالعه کرده است، تقریباً می‌داند چه قسمت‌هایی را باید بنویسد. کیفیت انتخاب این بخش‌ها بسیار مهم است. ممکن است کسی در هر درس فقط یک صفحه مطلب یادداشت کند، ولی تمامی نکات درس را ثبت کرده باشد و دیگری پنج صفحه بنویسد، اما بسیاری از نکات را از قلم بیندازد.

طلبه باید بداند که نوشته‌اش در هنگام درس فقط یک پیش‌نویس است که ضرورت دارد بعد از درس و مطالعه و مباحثه پاک‌نویس گردد. او نباید بی‌جهت ذهن خود را از توجه به درس به محور فرعی تمیز یادداشت کردن، منحرف کند. گرچه ممکن است پس از مدتی انسان آنقدر تسلط پیدا کند که ضمن توجه کامل به درس، یادداشت‌هایش را نیز در حد نهایی و کمال مطلوب و در کمترین زمان ممکن در جلسه‌ی درس به انجام رساند.

توصیه می‌شود در هنگام درس مطالب را در یک طرف کاغذ یادداشت کنید و طرف دیگر را بگذارید تا مطالب به دست آمده در مطالعه و مباحثه و نیز سؤالات مطرح شده با

استاد و جواب‌های ایشان را یادداشت نمایید. باید توجه کرد که تمامی سؤالات مطروحه، سؤالات مانده در ذهن و حل شده توسط خود طلبه در مطالعه و مباحثه راهم باید یادداشت کرد که در سال‌های بعد و در هنگام مراجعه به این یادداشت‌ها به شدت مفید خواهد افتاد.

#### ۴. مطالعه

کسی که پیش مطالعه کرده، پیش مباحثه کرده و در درس استاد با توجه و فعال شرکت نموده و سؤال‌هایی را طرح و پاسخ آن‌را دریافت کرده و...، این قسمت - یعنی مطالعه - برایش چندان زحمتی نخواهد داشت. این مطالعه باعث می‌شود که اگر نکات مبهمی پس از طی همه‌ی این مراحل برایش باقی مانده، رفع شود و یا نکته‌ای را در تکمیل بحث اضافه نماید.

آنچه از مطالعه در این مرحله مهم‌تر است و کمتر به آن توجه می‌شود، تفکر است. طلبه باید پس از درس و مطالعه فرصتی را برای فکر کردن در نظر بگیرد. این فکر کردن یکی از کارسازترین بخش‌های تحصیل است و در این بخش است که بسیاری از پیچیدگی‌ها برایمان حل می‌شود و مطالب حل شده در ذهنمان تعمیق می‌یابد. و این اصل کار ما در هر درس است.

## ۵. مباحثه

در مباحثه به دو نکته باید توجه داشت:

أ. انتخاب هم‌مباحث.

ب. روش مباحثه.

### أ. انتخاب هم‌مباحث

در هر درس که انسان قصد مباحثه‌ی آن را دارد، ضروری است فردی را برای بحث انتخاب کند که خود وی قصد صاحب نظر شدن در آن درس را داشته باشد و مباحث و مباحثه برایش جدی باشد، نه اینکه از سر تفنن و تکلیف به این مهم اقدام کرده باشد.

سطح هم‌مباحثه هم بسیار مهم است. هم مباحثی که در بحث جدی است اما در سطحی بالاتر از ما قرار دارد، باعث خستگی می‌شود؛ زیرا نمی‌توانیم پا به پای او راه بیاییم، او سریع‌تر و قوی‌تر است، یا ما مانع حرکت او می‌شویم و یا او باعث دلسردی ما. عکسش نیز همین‌گونه است. اگر هم‌مباحث ما در سطحی پایین‌تر باشد، باز هم ما را ملول و خسته می‌کند چرا که قسمت‌هایی را که می‌خواهیم با سرعت سپری کنیم او آرام و با کندی طی می‌کند و ممکن است در قسمت‌های سخت‌تر اصلاً با ما همراهی نکند و از پا بیفتد و این باعث عدم رشد ما در مباحثه می‌شود بنابراین سطح هم‌مباحث‌ها باید هر چه به هم نزدیکتر باشد تا یکدیگر را تکمیل کرده و باعث پیشرفت هم گردند.

### ب. روش مباحثه

در هنگام مباحثه کسی که قصد بیان درس را دارد، باید چنان با این مطلب برخورد کند که گویا قصد تدریس دارد و دیگران که شنونده‌اند، چنان برخورد کنند که گویا در درس استاد شرکت کرده‌اند؛ اشکال کنند، اعتراض کنند و نقادانه مطالب را بررسی نمایند. هرچند ممکن است چنین مباحثه‌ای به جرّ و بحث کشیده شود، اما این هرگز نکته‌ای منفی در بحث نیست، بلکه بسیار تأثیرگذار و رشد دهنده است. کسی که مطلب را بیان می‌کند، همچنین باید اشکالات باقی مانده برای خودش را بیان کند و بخش‌هایی را که هنوز برایش مبهم مانده و نفهمیده، عنوان نماید تا در بحث کاملاً رفع شود.

چنین مباحثه‌ای به تحصیل و تفکر عمق می‌بخشد و نکات بسیاری را که در مراحل قبل برای انسان لاینحل مانده، حل می‌نماید و باعث رسوخ مطالب در ذهن می‌شود. از سوی دیگر گاه اشکالاتی که هم‌مباحث مطرح می‌کند، انسان را متوجه نکاتی تازه می‌نماید که هرگز در مراحل قبل به آنها دست نیافته است.

### ۶. تنظیم یادداشت‌ها

طلبه‌ای که مراحل پنج‌گانه‌ی گذشته را با دقت پشت سر گذاشته و مطالب متنوع و پراکنده‌ای را یادداشت کرده است، باید مجموعه‌ی یادداشت‌هایش در هنگام پیش‌مطالعه، در سر



درس، در هنگام مطالعه و در زمان مباحثه را در یکجا و به طور منظم تدوین نماید. گاهی نوشته‌ها به گونه‌ای است که با اصلاحی مختصر قابل استفاده است و گاه نیاز به مرتب کردن و پاک‌نویس دارد و نکاتی را در پیش مطالعه، پیش مباحثه، درس، مطالعه، تفکر و مباحثه در ذهن خود یافته است که باید به مطالب یادداشت شده در این مراحل اضافه نماید.

توجه کنید هرگز از مکتوب کردن نکات دریافتی خویش به اتکای قدرت حافظه یا آنچه یادداشت کرده‌اید، چشم‌نپوشید، چرا که نیمی از مطالبی که الآن در ذهن دارید و گمان می‌کنید برای همیشه آنرا محفوظ خواهید داشت، به اندک زمان از یادتان خواهد رفت و در زمانی طولانی‌تر اکثرش محو و فراموش می‌شود و فقط نوشتن و ضبط با قلم و بر روی کاغذ، آنها را ماندنی و جاودانه خواهد کرد.

#### ۷. تدریس

یکی از سنت‌های حوزه که با شیوع نوار و استفاده‌ی غیرحضوری از درس‌ها، بسیار کم‌بها شده، تدریس است. تدریس از مهم‌ترین مراحل تحصیل است که نقشی به سزا در پیشرفت و رشد طلبه دارد. در تدریس دو مرحله‌ی عمده وجود دارد.

أ. مطالعه

ب. ارایه‌ی مطلب

در مرحله‌ی مطالعه، طلبه - که اینک مدرّس شده است -

باید هم متن اصلی را خوب مطالعه کند و هم کتاب‌های مربوط به بحث را و هم یادداشتهای دوران تحصیل خود را. علاوه بر مطالعه باید در دو موضوع و دو زمینه کاملاً بیاندیشد و فکر کند: در مطالب درس، در نوع عرضه‌ی آن. هر استادی در هنگام آرایه‌ی مطلب باید قبلاً خوب فکر کند و مطلب را بفهمد؛ چرا که اگر خود وی، مطلب را نفهمیده باشد، هرگز نمی‌تواند به مخاطب تفهیم نماید. از طرف دیگر بر اثر فکر و برنامه ریزی ممکن است انسان روش‌های جدیدی را برای تدریس پیدا کند که استاد او از آن روش استفاده نکرده باشد. مثلاً متوجه شود که اگر دو مقدمه را قبل از درس بیان کند، اصل درس ساده‌تر در ذهن شاگردان خواهد نشست؛ در حالی که بدون این دو مقدمه تفهیم با مشکل مواجه می‌شود.

تدریس در تعمیق مطالب نقشی اساسی دارد به گونه‌ای که ممکن است انسان در هنگام تدریس متوجه شود از اصل درس و در مراحل مختلف بیش از هفتاد درصد از مطلب را بیشتر درنیافته بوده است. چرا که نگاه استاد به درس با نگاه شاگرد تفاوت اساسی دارد. طلبه در هنگام تدریس نکاتی را می‌بیند که در هنگام شاگردی، آنها را نیافته است. در این مقام یادداشت کردن اشکالات باقیمانده در دوران تحصیل - که در مرحله‌ی ششم بر آن تکیه شد - بسیار مفید است، زیرا بسیار می‌شود که در هنگام تدریس، آن مسایل حل شده و مطالب بکر و نویی از آن استخراج می‌گردد.

## سخن آخر

مراحل و روش‌هایی که در صفحات گذشته بیان شد، ممکن است در اوایل کار، وقت زیادی را بطلبد. طلبه باید بداند که اگر تعداد درس‌ها را کم کند، ولی کیفیت را ارتقا دهد، موفق‌تر خواهد بود تا اینکه تعداد درس‌ها را بالا ببرد ولی از روش‌های مزبور کمتر استفاده کند. از آنجا که استعدادهای مختلف است و توان افراد متفاوت، هر کس باید خود و توان خود را بسنجد و با ارزیابی آن به انتخاب تعداد دروس اقدام نماید.

ممکن است کسی دو درس بگیرد و آن را با دقت و به خوبی بگذراند، ولی با افزودن یک درس دیگر، از سطح هر سه درس کاسته شود. در این صورت باید بداند که خواندن دو درس به صورت کامل نتیجه بخش‌تر است و اگر این روش را ادامه دهد، چه بسا به علت کیفیت خوب تحصیل و فهم دقیق مطالب، پس از چند سال، از ادامه‌ی برخی دروس بی‌نیاز گردد و خود بتواند بخش‌های بعدی را با مطالعه‌ی شخصی بفهمد و غوامضش را حل کند. به این ترتیب آن یک درس حذف شده، جبران خواهد شد.

به عکس اگر طلبه چند درس بگیرد و همه را سطحی بخواند و فقط به یادداشت در جلسه و مباحثه از روی همان نوشته‌ها بسنده کند، چه بسا که پس از سال‌های طولانی هنوز قادر به ابراز نظر و رأی نشود.



## کارگروهی

در پایان ذکر نکته‌ای خالی از فایده نیست و آن کار جمعی و گروهی است. این مؤلفه امروز در حوزه بسیار ضعیف است. ممکن است تحصیل کرده‌های حوزه به عنوان فرد، افراد موفق باشند، اما در جمع هیچ موفقیتی نداشته باشند. اگر طلاب از ابتدای تحصیل بتوانند کار جمعی و گروهی را تجربه کنند، هنگامی که قدرت علمی بیشتری بیابند، به توفیقات بالاتری دست پیدا کرده و رشد والاتری پیدا می‌کنند. نقش کار گروهی در مباحث تحقیقی و تبلیغی بسیار چشمگیر است؛ چرا که افراد از قابلیت‌ها و استعداد‌های گوناگونی برخوردارند و اگر توانایی کارکردن در کنار هم را داشته باشند، حاصل کارشان چیزی خواهد بود که هرگز از همین افراد به صورت پراکنده و فردی بر نمی‌آید. اگر افراد یک گروه در سطوح مختلف علمی باشند و هر کسی به تناسب استعداد و دانش خود، کاری را بر عهده بگیرد، باعث ارتقای سطح علمی همه‌ی نیروهای گروه گردیده و حاصل کارشان نیز از کمترین نقص برخوردار خواهد بود.

کار جمعی مراتب و اشکال گوناگونی دارد. اولین مرتبه‌ی آن، سنت حسنه‌ی مباحثه می‌باشد که از دیرباز در حوزه متداول بوده است. تأثیر مباحثه از تأثیر استاد هم می‌تواند بیشتر باشد؛ به شرط اینکه آنچه در صفحات گذشته ذکر شد، با حوصله و دقت رعایت گردد.



سنت دیگری نیز در گذشته‌های حوزه وجود داشته که نوعی کار گروهی محسوب می‌شود و امروز متأسفانه کمتر شاهد آن هستیم. اساتید برجسته‌ی حوزه چند گروه شاگرد داشتند. یک دسته از شاگردان که با سابقه‌تر و با استعدادتر بودند، در جلسات استفتای استاد شرکت می‌کردند و هنگامی که استاد می‌خواست در مسئله‌ای اجتهاد نماید، با آنها مسئله را مورد بررسی قرار می‌داد و پس از بررسی و جمع بندی نظرات همین شاگردان توسط استاد، فتاوی وی شکل می‌گرفت.

#### تقریر درس

سنت دیگری که متأسفانه کاملاً از بین رفته و منسوخ شده است، تقریر درس استاد است. در گذشته اساتید، شاگردانی داشتند که پس از پایان درسشان همان درس را تکرار می‌کردند. مثلاً آقای خاتم یزدی پس از درس مرحوم آقای خوئی برای طلبه‌هایی که تازه به درس آمده و با اصطلاحات استاد آشنا نبوده و بداهتاً توضیح بیشتری را نیاز داشتند، دوباره درس را تکرار می‌کرد. آنچه امروز از سنت‌های گذشته‌ی حوزه باقی مانده است، همان مباحثه می‌باشد که امید است همچنان بر حال خود باقی بماند و طلاب بر آن اهتمام کنند.



### صدق نیت

آنچه گذشت همه ظواهر کار تحصیل بود. موفقیت در علم، باطن پنهانی هم دارد که بسیار با اهمیت‌تر از ظاهر آن است. انسان به جز طی مراحل گذشته باید لیاقت و اخلاصش را به ساحت ربوبی اثبات کند تا توفیق الهی که باطن موفقیت در علم است، رقیقش شود و در این صورت است که همهی آن زحمات و تلاش‌ها نتیجه خواهد داد.

توفیق الهی عواملی دارد که یکی از آنها دعای پدر و مادر و رضایت آنها است. این عامل بسیار تأثیر گذار است. دیگری دوری از رنجاندن و آزار دیگران است. رنجاندن افراد از پدر و مادر و همسر و همسایه تا استاد و هم‌مباحث و ... شاید چندان بزرگ به نظر نرسد، اما اگر قدم در راه داشته باشید و همراه با نور معنوی و با بصیرت حرکت کنید، خواهید دید که چیزهای کوچک، گاه تأثیرات غیر قابل باوری در زندگی انسان می‌گذارد. گاه نگاهی تحقیرآمیز، دلی را می‌شکند و از آهی، کوهی در راهی پدید می‌آید و شخص در عین تلاش فراوان، پیشرفتی نمی‌کند!

عامل دیگر توفیق، اجتناب از معاصی است، وقتی فرصت گناهی پیدا می‌شود، اگر بنده برای خدا ترک آن معصیت کند، ابواب خاص رحمت الهی بر او باز می‌شود و زحمت اندک او ثمر فراوان می‌دهد.

پرواضح است آخرین و بالاترین مرحله‌ی اخلاص، توکل به ذات هستی بخش، امیدوار بودن به او و ناامید بودن از



همه‌ی مخلوقات است که کلید اصلی موفقیت و رمز پیروزی است. طلبه اگر باور کرد، خدا کار او را اداره می‌کند و با عمل خود این اعتقاد را به اثبات رساند، به چشم خود خواهد دید که چگونه خدا امور مختلف و حتی کوچک او را به گونه‌ای باورنکردنی اصلاح می‌کند و او را به آنچه باید، می‌رساند.

اگر زندگی بزرگان حوزه را مروری کنیم افزون بر تلاش گسترده و زحمت خستگی‌ناپذیر، آنچه در سراسر حیات آنها مشهود است، اخلاص در راه خدا و توکل بر اوست و همین عامل به کوشش‌های آنها اثر بخشیده و هر یک را گوهری تابناک در تاریخ بشریت گردانده است.





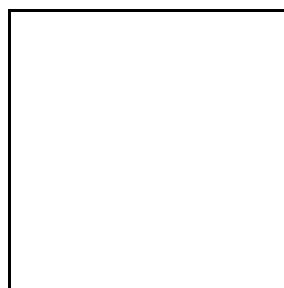
## قربانی

- طلبہ، یک شخصیت علمی
- طلبہ، یک مقام علمی
- طلبہ، بسان یک پیامبر



## قربانی

اینک مناسک به پایان آمده، سعی و طواف و رمی پشت سر نهاده شده است. اینک مُحرم میقات سبز در قلّه‌ی آبی اجتهاد، مُجَل شده و آماده است تا مزین به لقب



حاجی به میان قومش برگردد و «لینذروا قومهم اذا رجعوا» را تبلور بخشد اما... هنوز حج تمام نشده!... باید آخرین فراز این اوج را - که دشوارترینش هم هست - به انجام رساند و حج را به سرانجام، باید عزیزترین عزیزش را قربانی کند! باید محبوب‌تر از فرزند را - چون ابراهیم - زیر پای نهد و ...



باید که خویشتن خویشش را - «خودش» را - از بلندای قله‌ی  
فتح شده به زیر افکند...! قربانی...

اگر حاجی شده تا با این لقب در میانه‌ی بازار رنگ  
فروشان، مردم را بدوشد باید اندیشه‌ی پلید دوشاندن خلق  
را قربانی کند. اگر حج کرده تا در جنگل تنازع، حریفان را  
بدرد، باید خوی درندگی خویش را زیر پای نهد و اگر به حج  
آمده تا در میدان فخر فروشان، مردمان کعبه ندیده را به  
خضوع در برابر بت نفسش وادار کند، باید که با خنجر تقوا  
این وسوسه‌ی پرکشش را ذبح نماید... و چون چنین کرد،  
حاجی است. با دستی شسته به زمزم و پایی تشنه‌ی  
هروله‌ی خدمت در سعی بین خلق و خدا.

اینک حاجی نورانی ما از حرای رسالت پایین می‌آید، با  
دامنی پر از سوغات بهشتی و کوله باری مالامال از عشق  
خدایی، در سرش سودای هدایت خلق و در دلش آتش وصال  
خالق... او آمده است تا شیرینی حج را با مردمش تقسیم کند.  
او آماده است تا حاصل همه‌ی مناسک دشوارش را به  
جهانیان هدیه نماید. او اینک یک روحانی است، دلیل دین  
است و نشانه‌ی خدا!!!

و قربانی ما به عنوان فارغ التحصیلان حوزه، تلقی‌های  
نادرست و تعریف‌های ناصواب از شخصیت حوزوی است.  
برای یک طلبه تعریف‌های متفاوتی را می‌توان عنوان نمود.  
تعریف‌هایی که هر کدام ناشی از تلقی خاصی از جایگاه یک  
روحانی و یک طلبه‌ی حوزه است. هر یک از این تعاریف، حد



و رسم خاص خود را خواهند داشت و در چهارچوب هر کدام از این حدود و رسوم، طلبه شخصیتی متمایز خواهد یافت.

### **طلبه، یک شخصیت علمی**

اولین تعریف این است که طلبه را یک شخصیت علمی صرف بدانیم. شخصیتی که فقط به کار تحقیق و تدریس و تألیف اشتغال دارد و رسالتش صرفاً یک رسالت علمی است؛ همانند یک استاد دانشگاه که اگر تحصیلی موفق داشت و تخصص خوبی یافت و از این تخصص در آموزش دیگران، استفاده‌ای بهینه نمود، یک استاد موفق تلقی می‌شود.

یکی از بهترین برداشت‌ها و تعریف‌هایی که در حوزه وجود دارد، همین تلقی است. و کسانی که طلبه را چنین تعریف می‌کنند، رسالت یک طلبه را نیز در تحصیل و تدریس و تألیف، خاتمه یافته می‌انگارند.

اما این تعریف ناقص است و فقط بخشی از هویت روحانی را در برمی‌گیرد. در این تعریف حساسیت روحانی نسبت به مسایل اجتماعی و سیاسی جامعه مورد نظر قرار نمی‌گیرد. یک شخصیت علمی از زاویه‌ی علم و تخصصش، هیچ مسئولیتی در قبال مسایل اجتماعی یا سیاسی احساس نمی‌کند. یک مهندس برق، یک استاد فیزیک، یک متخصص رادیولوژی از نگاه علم و تخصصشان، چه وظیفه‌ای در قبال مسایل اجتماعی یا سیاسی پیرامون خویش احساس می‌کنند؟ هیچ. برق چه ربطی به فقر دارد و رادیولوژی چه



نسبتی با جهل؟ بله این افراد به عنوان انسان‌هایی که در جامعه زندگی می‌کنند، ممکن است به مسایل جاری جامعه‌شان حساس باشند، اما حساسیتشان هیچ ربطی به تخصص و علمشان ندارد. این حساسیت از زوایای دیگری در آنها ایجاد می‌شود.

قبل از انقلاب چنین نگرشی در حوزه فراوان بود و هم اکنون نیز منادیان چنین تفکری کم نیستند. در تلقی اینان یک طلبه‌ی کامل، طلبه‌ای است که خوب درس بخواند، خوب تدریس کند و آثار علمی خوبی از خود به یادگار بگذارد؛ بدون هیچ حساسیتی نسبت به جامعه‌اش. در خارج از محیط آموزشی وی هر چه گذشت، بگذرد. او باید فقط نگران علمیتش باشد، راه خودش را برود و جامعه راه خودش را!

در این تلقی یک فرد به حوزه می‌آید، خوب تحصیل می‌کند، خوب تدریس می‌کند و تا آخر عمر در حوزه می‌ماند و یک شخصیت علمی محض می‌شود! همانند یک شخصیت دانشگاهی که در یک دانشگاه تحصیل می‌کند، لیسانس و فوق لیسانس و دکترا می‌گیرد، همانجا استادیار و دانشیار و استاد می‌شود و به عنوان استاد نمونه معرفی می‌شود و ... بعد هم از دنیا می‌رود. هیچ وقتی نسبت به خارج از محیط خود، هیچ مسئولیتی حس نمی‌کند. نهایت تلاشش فقط این است که در بهترین دانشگاه‌ها تدریس کند و همین!! ندای تحصیل خوب، تدریس خوب، نگارش خوب و فقط همین خوب‌ها! و خوب‌ها که در حوزه شنیده می‌شود، بعضاً از



همین خاستگاه است.

ناگفته نماند که «خوب» را اگر توسعه بدهیم، خیلی فراتر از دیدگاه اینان خواهد بود. اما «خوب»ی که این منادیان می‌گویند، یعنی تحصیل و تدریسی که هر توجهی به خارج از محدوده‌ی آن، لطمه به «خوب» یش می‌زند. این عدم توجه به بیرون از محیط علمی بدهتاً حضور در این محیط را ارزش می‌کند. باید در این محیط باشی تا بتوانی کار علمی انجام دهی و این‌گونه می‌شود که ماندن در حوزه خودش، ارزش به حساب می‌آید! وقتی ماندن ارزش شد، رفتن و هجرت، ضدارزش خواهد بود؛ هر چند بتوانی در محیطی دیگر منشأ برکات باشی.

- آن همه برکات چه سودی دارد، وقتی در قم نیستی!!!  
ده‌ها و صدها و هزاران حیرت زده‌ی سرگردان را به سرچشمه‌ی آرامش و ثبات هدایت کرده‌ای، اما افسوس که تدریس صرف ساده و عوامل منظومه ات تعطیل شد! خسر الدنیا و الآخره ذلک هو الخسران المبین!!!

پس چه کسی باید به خارج از حوزه برود؟ چه کسی باید این خیل عظیم نیازمند و این جوانان سرگشته و تشنه را از معارف الهی سیراب کند؟ طلاب اخراجی؟! طلاب درجه‌ی دو؟! بی‌ارزشها؟! و بدیهی است که هیچ کس نمی‌خواهد درجه‌ی دو باشد. وقتی هدف، قله‌ی واهی ماندن شد، هر کس به بیرون از حوزه هجرت کند، می‌شود اخراجی! و بی‌ارزش!!

رهبری آشنا و دلسوز انقلاب در اولین سفر رسمیشان - سال ۷۲ - هجرت را مطرح کردند و بر این مهم تا آخرین سفر - سال ۷۹ - همچنان پافشاری نمودند و می‌نمایند. طرح‌هایی هم نوشته و تدوین شد؛ اما هرگز اثر خارجی چشمگیری نداشت. چرا؟ چون هجرت و رفتن در این تلقی از طلبگی، دلیل بی‌ارزشی یا کم‌ارزشی است و چه کسی است که بخواهد با دست خود، خود را بی‌ارزش کند؟! نتیجه چه می‌شود؟ محیط بسته‌ای ایجاد می‌شود که افراد خوب، در آنجا خوب درس بخوانند و نسبت به بیرون مسئولیتی احساس نکنند و بمانند و حوزه را فقط به قصد دیار باقی ترک کنند! باید اصلاحاتی هم که در حوزه صورت می‌گیرد، برای تغییر همین تلقی باشد و الا این که درسی اضافه شود، درسی تغییر کند، کتابی عوض شود و ... مشکل حوزه را حل نخواهد کرد، مشکل حوزه این نوع تلقی از حوزه است.

### **طلبه، یک مقام علمی**

تعریف دیگری از حوزه و حوزوی وجود دارد. در این تعریف باز مدار، همان علمیت حوزویان است، اما از منظری دیگر. منظری که آثارش کاملاً با تلقی اول متفاوت است و در تمام شئون زندگی طلبه تأثیر می‌گذارد، حتی در سلوک و اخلاق فردی‌اش.

در این تلقی طلبه تلاش می‌کند تا به اوج علمیت و تخصص دست پیدا کند و شخصیت علمی‌اش را به دیگران اثبات نماید





و این موجب تنازع با دیگران است؛ همان تنازعی که در مجامع دانشگاهی نیز دیده می‌شود. وقتی فردی در جستجوی قله‌ی علمی است، با فتح آن قله، خود را صاحب مقام می‌بیند، صاحب یک مقام علمی! مقامی که لوازمی دارد و باید از سوی دیگران رعایت شود. یک استاد دانشگاه از رفاه برخوردار است، یک مقام علمی حوزوی نیز باید همان رفاه را داشته باشد! یک متخصص علوم جدید از احترام دیگران بهره‌مند است، یک آشنا به رموز دین نیز باید در چشم مردم محترم باشد! و...

در نتیجه‌ی این تعریف، اخلاق عوض می‌شود، رفتار عوض می‌شود. خیلی از ضد ارزش‌ها، ارزش می‌شوند، هرگز داشتن‌ها ضدارزش نخواهند بود و هرگز خواستن‌ها ضدارزش به حساب نخواهند آمد.

- ما زحمت کشیده‌ایم تا به این اوج رسیده‌ایم، چرا نداشته باشیم؟!

رفاه طلبی و زیاده خواهی دیگر ضد ارزش نیست؛ و طلبه با این تلقی برای احراز آنها به راه می‌افتد.

گاهی کارهایی هست که هیچ منع شرعی ندارد؛ اما تأثیرش در بین مردم و در چشم بیننده، زننده است و اگر این اعمال بوسیله‌ی یک روحانی انجام شود، مردم را از دین گریزان و از منادیان دین بیزار می‌کند. داشتن خانه‌ی بزرگ و اتومبیل مجهز، هیچ حرمت شرعی ندارد، اما آیا طلبه، هر چند مقام علمی‌اش بالا رفته باشد، باید در پی به دست آوردن

آنها باشد؟! آیا نگاه مردم به او و به یک استاد دانشگاه یکسان است؟ یک استاد دانشگاه به خود حق می‌دهد که توقع رفاه و احترام داشته باشد. او زحمت کشیده و مدارج علمی را طی کرده است اما آیا ما هم باید چنین توقعی داشته باشیم؟ توقع احترام؟ توقع موقعیت اجتماعی برتر؟ ... در این برداشت دیگر نمی‌شود هیچ چیز را در حوزه عوض کرد. با این تلقی هجرت افسانه خواهد شد! و آنانکه عزم هجرت کنند، قطعاً رفوزه‌های حوزه‌اند. با این نگاه رفوزه‌ها هم تن به هجرت نمی‌دهند، مگر عاملی از خارج بر آنان فشار بیاورد. مثلاً از سوی مسئولین حوزه عنوان شود: طلبه‌هایی با معدل زیر پانزده آماده‌ی خروج از قم باشند! یعنی هجرت بدل می‌شود به تهجیر، به تبعید!! اینان نه تنها رفوزه‌ها و بی‌ارزش‌ها هستند که رانده شده‌های حوزه‌اند!

این تلقی نیز همچون تلقی اول، تعریفی موجود در حوزه و واقعیتی عینی است که نمی‌توان آن را کتمان کرد.

---

۱. فرار از هجرت، رفاه طلبی، توقع احترام که جای خود دارند، گاه رذایل اخلاقی نیز ارزش می‌شود و ناگهان می‌بینی در مجمعی از فضلا و افراد برجسته و سطح بالای حوزه، چنین مطرح می‌شود که فلان عالم از علمای معروف، بسیار مغرور بوده است و این غرور باعث ارتقای شأن اجتماعی‌اش شده است!! یعنی غرور به عنوان یک ارزش مطرح شود. در نتیجه طلبه‌ای که می‌خواهد موقعیت ممتاز اجتماعی داشته باشد، باید از تکبر و غرور بهره‌مند باشد و طلبه‌ی متواضع هرگز به چنان موقعیتی دست پیدا نمی‌کند! این اندیشه از کسی است که باید روح تواضع را در بین مردم نشر دهد. چنین اندیشه‌ای، چه فاجعه‌ای را به دنبال خواهد داشت!!

### طلبه بسان یک پیامبر

در مقابل این دو تعریف، تعریفی جامع و مانع نیز از یک حوزوی می‌توان ارایه نمود. در این تعریف، طلبه در زمان و مکان خویش، همچون انبیا است و به اندازه‌ای که در مسیر انبیا است، طلبه است. در این مسیر بودن، لوازمی دارد. و هر طلبه به اندازه‌ای که ملتزم به این لوازم نیست، از تعریف خارج و به هر اندازه که به آنها پایبند است، داخل در تعریف می‌باشد. از این روی تعریف، تعریفی جامع افراد و مانع اغیار است، در برگیرنده‌ی آنها که مقیدند و بازدارنده‌ی آنها که گرفتار غفلتند.

یکی از لوازم نبوت، علم است. پیامبران از علم برخوردارند؛ پس ما هم باید به این خصلت آراسته باشیم. بدون علم نمی‌توان در مسیر انبیا گام برداشت. البته علم پیامبران، الهی است و علم ما، اکتسابی و این دو با هم منافاتی ندارند. ما با شاگردی در مکتب انبیا می‌توانیم به آن علم درخور سعه‌ی وجودی خود دست پیدا کنیم.

علم‌یگانه لازمه‌ی نبوت نیست، لازم است ولی کافی نیست. یکی دیگر از لوازم پیامبری خصلت‌های والای اخلاقی است که ما باید هر چه بیشتر خود را به آن خصلت نزدیک کنیم. یکی از مهمترین خصلت‌ها که در انبیا هست و قرآن مکرراً بر آن تأکید کرده است، عدم توقع است. «ما أسئلكم علیه



من اجر ان اجری الا علی رب العالمین<sup>۱</sup>». این شعار انبیا است. پیامبران بیشترین زحمت را برای بشریت کشیده‌اند و بیشترین رنج را دیده‌اند، اما هرگز از مردم زمانشان و زمان‌های بعد، توقع احترام نداشته‌اند! گرچه مردم باید به انبیا احترام بگذارند؛ اما پیامبران هرگز توقع احترام نداشته‌اند و به این دلیل هر چه بی‌احترامی و توهین می‌دیدند از مسیر خود منحرف نمی‌شده و در کارشان سستی روا نمی‌داشته‌اند.

اگر ذره‌ای از اهانت‌ها و رنج‌هایی که مردم نسبت به پیامبران بزرگ الهی با همه‌ی اوج علمی و اخلاقی‌شان رو داشته‌اند، در مورد طلبه‌ای مبتدی که هیچ بار علمی ندارد، انجام دهند، به کلی دست از همه انگیزه‌ها و آرمان‌هایش خواهد شست و طلبگی را از بن رها خواهد کرد. نقل کردند: طلبه‌ای منتظر ماشین بود. پس از مدتی اتومبیلی او را سوار کرده و هنوز راهی طی نکرده او را پیاده می‌کند. طلبه از راننده می‌پرسد: شما که نمی‌خواستی مرا به مقصد برسانی، چرا سوار کردی؟ راننده می‌گوید: در سایه ایستاده بودی، خواستم از گرمای ظهر تابستان لذت ببری!! طلبه از فرط ناراحتی اصل طلبگی را رها نمود و ترک حوزه کرد!!! اینگونه افراد کجا و راه انبیا کجا؟ اینها اگر بار علمی پیدا کنند، چه



می‌شوند؟ اگر به مقامی اجتماعی نائل شوند، چه خواهند کرد؟

مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی می‌فرمودند: اگر امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرموده‌اند: «لا تعرف من کتاب الله حرفاً»، به معنای این نیست که ابوحنیفه عربی بلد نبوده. عربی را خوب می‌دانسته از من و شما بهتر. مقصود و منظور امام این است که او حقیقت قرآن را نمی‌فهمد و با اصل قرآن بیگانه است. فهم واژگان و کلمات و اصطلاحات یک علم و یک زبان، معیار نجات نیست. اگر در حوزه فقط به عالم شدن و فراگیری اصطلاحات پردازیم اما با روح تربیت نبوی بیگانه باشیم، هیزم کش جهنم خواهیم بود.

اولین خصلت انبیا، عدم توقع از مخلوق بوده است. اگر ما نیز که مدعی پیمودن همان مسیریم، در قبال تحصیل و تبلیغ، توقع نداشته باشیم، شیوه‌ی رفتارمان دگرگون خواهد شد. بیشترین تلاش را می‌کنیم و کم‌ترین توقع را هم نخواهیم داشت. تلاشمان را با رفاه و احترام، عوض نخواهیم کرد و ذره‌ای از آن را به دنیایی از این نخواهیم فروخت.

اگر باور کنیم جایگاهی که ما در آن جای گرفته‌ایم، جایگاهی است که پیامبران را در خویش پذیرایی کرده است، آنوقت به درستی درک خواهیم کرد که درس خوب گرفتن و درس خوب دادن و درس خواندن هم تنها تکلیف ما نیست. اینها همه هست، ولی تنها اینها نیست. همه مقدمه است.

سال‌ها درس فقه خوانده‌ایم، نه برای اینکه محصل خوبی باشیم، نه برای اینکه مدرس خوبی باشیم، نه برای اینکه فقیه و مجتهد خوبی باشیم، بلکه برای اینکه عمل کنیم. فهم و اثبات احکام شرعی مقدمه است، مقدمه‌ی عمل به احکام. و جالب است که در تنها جایی که عمل ما بروز پیدا می‌کند، و آنهم با دقت و وسوسه، در احکام طهارت و نجاست است. دستی را که احتمال می‌دهیم نجس باشد، بارها آب می‌کشیم؛ اگر دوباره شک کردیم، دوباره طاهر می‌کنیم، اما در سایر احکام، هرگز!

عارف بزرگ مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمته‌الله در کتاب آداب الصلوة همین نکته را متذکر شده، می‌فرماید: اهتمام ما فقط در طهارت و نجاست است. اگر ده بار در پاکی دستمان شک کنیم، از باب احتیاط برای یازدهمین بار آن را آب می‌کشیم؛ اما اگر شک کنیم خمس پرداخت کرده‌ایم یا خیر، فکر تکرار خمس را هم در ذهن نمی‌گذرانیم.

مرحوم آقای بهاء‌الدینی می‌فرمود: اگر طهارت و نجاست این همه مهم بود و تأثیر واقعی در زندگی داشت، ائمه باید بیشترین اهتمام را می‌کردند، در حالی که حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: ما ابالی ا بول اصابنی أم ماء! و ما به عکس! در اینها خیلی دقت می‌کنیم و احتیاط آنها را رومی داریم، اما در سخن گفتن هیچ باک نداریم. توجه نداریم آنچه می‌گوییم غیبت و تهمت و ایذاء است و اگر کسی اعتراض هم بکند، محکم در

مقابلش می‌ایستیم و حقانیت گناه خود را اثبات می‌کنیم!  
 آقای مظاهری در درس اخلاقشان از قول مرحوم حاج  
 شیخ عبدالکریم حائری نقل می‌کردند که ایشان فرموده: من  
 از هر کس غیبت مرا کرده یا می‌کند، راضی هستم، مگر  
 طلبه‌ها. چرا که اینان اول انسان را واجب الغیبه معرفی نموده  
 و بعد غیبت می‌کنند!! آقای مظاهری در ادامه می‌فرمود:  
 آقایان طلبه‌ها غیبت کنید! ولی آن را توجیه نکنید!!!

بینید فاصله‌ی ما با تعریف طلبگی چقدر زیاد است. اگر  
 شعار ما شعار انبیا باشد - که باید باشد - و راه ما راه انبیا  
 باشد - که باید باشد - آن وقت «قوا انفسکم» سرلوحه‌ی  
 زندگی‌مان خواهد شد و پس از اینکه خود را نجات دادیم، به  
 سراغ «و اهلکم» خواهیم رفت. عجیب است خود در متن  
 ضلالت باشیم، اما نگران هدایت دیگران. ما خود چه اندازه  
 هدایت شده‌ایم؟ چقدر دل به مفاهیم معنوی بسته‌ایم؟ چقدر با  
 آنها انس پیدا کرده‌ایم؟

طلبه‌باید بدانند که این جا و این راه، راه و جایگاه انبیا است.  
 آنها هیچ‌اجری در مقابل تلاش جان فرسایشان توقع نداشتند.  
 اگر ما به دنبال نام و نان آمده‌ایم یا متوقعیم که در مقابل  
 تلاشمان از رفاه برخوردار باشیم، بدانیم اشتباه آمده‌ایم و  
 باید جای دیگری برویم. اینجا، جای تجارت و بده بستان

نیست. اگر دنبال دنیا هستیم، راه تجارت، راه دیگر است. می‌توان از راه مشروع پول به دست آورد، زندگی مرفه به هم زد و با دقت در مسایل شرعی، بهشت خدا را هم به دست آورد اما در وادی روحانیت این دو باهم جمع نمی‌شود.<sup>۱</sup>

طلبه باید بداند که اگر علم را برای معاوضه با رفاه و احترام می‌خواهد، اشتباهی آمده و باور کند که هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود، قبل از اینکه فقط یک گناه از عالم بخشیده شود!<sup>۲</sup> و این معیار برای گناهان فردی است. در گناهان اجتماعی که لغزشی کوچک به بدبینی و بی‌دینی جمعی منتهی می‌شود، معلوم نیست به این سادگی‌ها از ما بگذرند. داشتن ماشین شیک هیچ حرمتی ندارد، اما اگر افرادی را از دین یا روحانیت دلسرد کند، شاید برای طلبه حرام باشد.

و باز این توجیه که خود معصومان علیهم‌السلام فرموده‌اند: از سعادت مرد است که خانه‌ی بزرگ، مرکب خوب و ... داشته باشد، پس چه اشکالی دارد...

بله سعادت مرد است، ولی آیا خود معصومان به دنبال

۱. در اینجا ما بر این نیستیم که مسئولیت مسئولین را کم رنگ کنیم. آنها باید به وظایف خویش عمل کنند. آنها هم واجباتی دارند که باید به آن عمل نمایند. آنها باید در فکر آسایش و آرامش و رفاه نسبی طلاب باشند. اما طلبه نباید دنبال اینها باشد و این امور را هدف خود قرار دهد.

۲. اصول کافی، ج ۱، باب لزوم الحجة علی العالم، ح ۱.





این ارزش‌ها! رفته‌اند؟ آیا خودشان دلیل چنین خواستن‌هایی شده‌اند؟!

و شما طلاب جوان که از زلال‌ترین انگیزه‌های معنوی، مالا مال هستید، گرچه امروز در هجوم چنین خطراتی نیستید، اما دیر یا زود بزنگاه امتحان پیش خواهد آمد، باید آماده‌ی چنین آزمون‌های سخت و هراس انگیز باشید. مرحوم آیت الله بهاء‌الدینی می‌فرمود: «اگر گربه انسان را نمی‌درد، به این دلیل نیست که درندگیش از گرگ کمتر است؛ به این دلیل است که زور گرگ را ندارد.» و ما چنان نباشیم؛ تا وقتی یک طلبه‌ی منزوی و گوشه گیر در قم هستیم، زاهد و عابد باشیم و چون به موقعیت امتحان درآمده‌ایم، سرافکننده از آن خارج شویم.

امام اعلی الله مقامه در اوج قدرت و هنگامی که از شخصیت‌های سیاسی جهان بود و تمام کشور در نگین قدرت او، در بحرانی‌ترین لحظات سیاسی کشور، بحث از مبانی اخلاقی می‌کرد!! در بحبوحه‌ی جنگ که همه منتظر بودند ایشان با یک سخنرانی آتشین و متناسب با شرایط پیش آمده، طوفانی به پا کند، مردم را توصیه به فضایل اخلاقی می‌کرد!! گویا هیچ خبری در عالم نیست، جز کمبود فضایل، و هیچ مشکلی پیدا نشده است، مگر مشکلات اخلاقی مردم!

مرحوم آیت الله بهاء‌الدینی در تبیین این حرکت‌های امام

می فرمود: «این ظرفیت بالای این بزرگوار است. اگر ما بودیم و چنین مشکلات سیاسی به ما روی می آورد، اصلاً فراموش می کردیم که چنین حرف هایی هم در عالم بوده یا هست!!!»  
 آقای بهاءالدینی که خود از نخایر حوزه بود و فاصله اش با ما فاصله ی آسمان تا زمین، درباره ی امام می فرمود: اگر ما بودیم.... ما چه بگوییم؟! اگر ما بودیم، چه می شد؟ ما که اگر مشکلی خانوادگی پیدا کنیم، از گنجی آن، راه خانه مان را گم می کنیم، چه رسد به راه انبیا!!!

شما طلاب جوان باید تعریفان را از خودتان کشف کنید و آن را با سه تعریفی که گذشت، مقایسه کنید. فقط در تعریف سوم است که ماندنتان سود آور خواهد بود، هم برای خودتان و هم برای جامعه. وقتی تعریف گم شد، شخصی مثل آیت الله بهاءالدینی درس اخلاقش را که مدت کوتاهی در فیضیه شروع کرده بود، قطع می کند و وقتی حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی که شاگرد ایشان بودند، علت را جویا می شوند، در جواب می فرماید، «به من پیغام دادند که این درس اخلاق باعث ناراحتی و نگرانی برخی شده است، من هم داعی بر ادامه ی آن نداشتم!!»

وقتی تعریف حاکم و تلقی موجود از حوزه و حوزوی، ناصواب بود، افرادی بدون جهت به اشتها می رسند و افرادی در گمنامی و انزوا می مانند و می میرند. گفته شد در تشییع جنازه ی مطهر آقای بهاءالدینی حدود دویست هزار نفر



شرکت کرده بودند. به دوستی گفتم: تعداد مراجعه کنندگان به این بزرگوار در طول نود سال عمر ایشان به این اندازه نبوده است!!! این گم کردن راه انبیا است. این نفهمیدن جایگاه پیامبران است.

اگر اخلاق ما، اخلاق پیامبران بود، آن وقت هجرت برایمان ارزش می شد و نه ضد ارزش. وقتی می دیدم که وجودم در قم مفید فایده ای نیست، ولی حضورم در اقلیمی دیگر باعث تحولی در جامعه می شود، قطعاً لحظه ای درنگ را جایز نمی دانستم. در حالی که می بینیم فردی پنجاه سال است که در گوشه ای از قم بحثی را با دوستی از دوران جوانی دارد و همچنان ادامه می دهد نه تدریسی، نه تألیفی، نه حرکت اجتماعی و نه هیچ اثر دیگر... که به کجا برسد؟ در حالی که اگر با همین اطلاعات به هجرتی دست می زد و شهر و منطقه ای را به عنوان محل مأموریت الهی خود برمی گزید، قطعاً می توانست دارای اثرات بسیار ماندنی و ارزشمندی باشد و جالب است که افرادی که تعریف حوزه را گم کرده اند، این آقایان را تبلور تقوی و زهد می دانند!

حضرت آیت الله مظاهری در نخستین روزهایی که بحث هجرت مطرح شد، عازم اصفهان شدند. ورود ایشان به اصفهان تحولی در حوزه ای آن دیار ایجاد کرد و در جامعه ای متلاطم اصفهان آرامش و سکونی برقرار نمود. اما چند نفر مثل ایشان، چنین حرکتی کردند؟ شاید خیلی افراد معتقد

باشند که ایشان اشتباه کرده و نمی‌بایست از قم انتقال پیدا می‌کرد! اگر ایشان می‌ماند، بساط مرجعیتش زودتر گسترده می‌شد و رفتن ایشان باعث از دست رفتن این مهم شد! باید پرسید مرجعیتی که برای اسلام نفعی نداشته باشد با حرکتی که به تمامی ارزش است و ارتقای نام اسلام و احیای راه معصومان، چه جای قیاس دارد؟! مرجعیت قائم به مراجع است و مرجع یعنی محل رجوع مردم. این چه مرجعیتی است که هیچ راجعی نداشته باشد! مرجع باید محل مراجعه مردم در احکام فقهی و مسایل سیاسی و اجتماعی زمانش باشد. اگر کسی نمی‌تواند و زمینیهی مرجعیت را ندارد، یا با وجود مراجع دیگر ضرورتی در این کار نمی‌بیند اما در منطقه‌ای دیگر مفید هزاران فایده و بانی تغییرات جدی است، چرا نرود و بماند که چه بشود؟

البته این بدین معنا نیست که باید همه‌ی علمای بزرگ یا فضلا و طلاب جوان از حوزه خارج شوند. جوان‌ها باید بمانند و کار کنند و در زمینه‌های علمی و معنوی، رشد نمایند. مجال رشد و پرورش همین جوانی است. وقتی سن از چهل سال گذشت، دیگر چندان جای رشد علمی یا اصلاح اخلاقی نیست. همه را باید در سنین جوانی به دست آورد. حوزه به قول آیت الله جوادی آملی نباید نهال‌های آماده‌اش را که در اندک زمان به درختان تناور و پرمیوه‌ی اسلام تبدیل می‌شوند، از دست بدهد. افرادی هستند که رشدشان را

کرده‌اند و گامی فراتر نخواهند گذارد و در حوزه ماندنشان چندان مفید نیست، اینان مورد خطاب هستند. کسانی که نه در حوزه و نه در محیط قم، نقش چندانی نمی‌توانند ایفا کنند، اما در خارج از قم تأثیرگذار خواهند بود.

این رفتن و تأثیر گذاری هم به معنای روحانی درجه دوم بودن نیست. تأثیر گذاری فقط به بالابردن اطلاعات و علمیت نیست. ممکن است کسی از سطحی بسیار بالا برخوردار باشد، اما به دلیل ویژگی‌های روحی و شخصی، امکان ارتباط با دیگران را نداشته باشد و بالعکس ممکن است افرادی باشند که سطحی از رشدشان را طی کرده باشند، اما با علمیتی کمتر، بسیار تأثیرگذار باشند. مثلاً حجة الاسلام قرائتی شخصیت موفقی است و خود به این نتیجه رسیده که باید از قم برود و به کاری که الآن دارد، اقدام نماید. همین کار را هم کرده و تأثیرش را هم در جامعه، شاهدیم. حالا کسی بگوید: ای کاش ایشان در قم می‌ماند. او اگر مرجع می‌شد، چی می‌شد؟! آیا الآن اثرش از یک مرجع در هدایت مردم کمتر است؟

شما هم اگر الآن می‌دانید در روستای خودتان تأثیر گذارید و آینده‌ی بهتری هم ندارید، اقدام کنید. اما اگر امید معقول هست که با استعداد و تلاشی که دارید در آینده‌ای نه چندان دور بتوانید در سطح شهر یا استان خود مؤثر واقع شوید، بمانید تا به آن سطح نایل شوید، آنگاه هجرت کنید. اما



اگر چنین نیست و فعلاً برای شما امکانی پیش آمده، این امکان را از دست ندهید و امکان بالفعل را با امکان بالقوه عوض ننمایید.

ما به عنوان طلبه باید جایگاهمان برایمان تعریف شده باشد. اگر راهمان راه انبیا شد، به هر کاری دست بزنیم، نافع است؛ رفتنمان، ماندنمان، تحصیلمان، تحقیقمان، تبلیغمان... چرا که چنان می‌کنیم که انبیا کرده‌اند و چنان می‌رویم که خدایمان می‌خواهد و چنان می‌اندیشیم که امام زمانمان خشنود می‌شود. ما هرکجا هستیم باید آرمانی بیندیشیم و خود را همیشه بر سکوی بلند و پرخطر تبلیغ دین ببینیم. تبلیغ را فقط به سالی چند دهه نشناسیم. ما همیشه مبلغیم و همواره آینه‌ی سنت رسول ﷺ و اهل بیتش علیهم‌السلام. پیامبران منتظر نبودند که مردم به خانه شان بیایند، در درسشان حاضر شوند، پای منبرشان بنشینند تا آنها کار تبلیغشان را انجام دهند. آنها به دنبال مردم می‌دویدند تا آنها را هدایت کنند.

در مورد رسول گرامی اسلام دارد: «طیب دوار بطبّه»، پزشکی بود که وسایل شفای مردم را از کویی به کویی می‌برد. آزارش می‌دادند. سنگش می‌زدند، زباله بر سرش می‌ریختند و او دست از طبابت بر نمی‌داشت. او بیماری‌های مردمش را می‌شناخت و بر آنها دل می‌سوزاند و همه‌ی آزارهای آنان را از نادانی‌شان می‌دانست. از این‌روی در



مقابل این همه آزار، دعایشان می‌کرد:

- خداوندا! آنان را عذاب نکن که آنان از روی نادانی، دست

به این اعمال می‌زنند.

این نادانی هم یکی از بیماری‌هایی بود که این طیب  
دلسوز بشر، به دنبال معالجه‌ی آن بود و آنقدر دل بر آنها و  
بر همه‌ی جهانیان در هر عصری، دل می‌سوزاند که خطاب  
آمد: «لعلک باخع نفسک<sup>۱</sup>»، پیامبر! تو می‌خواهی جان بر سر  
هدایت انسان‌ها بگذاری!!؟

و ما پیرو این پیامریم و باید که همانند او باشیم. باید  
خواستن‌ها و داشتن‌ها، رفاه و آسایش، احترام و مقام و همه  
و همه را در قربانگاهی به گستره‌ی رضای خدا و با دست  
خویش، قربانی نماییم تا احرامی را که در میقات سبز بسته  
بودیم و مناسکی که در کعبه‌ی آسمانی دانش بجای آوردیم،  
مورد قبول معشوق واقع شود. انشاءالله.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست

---

۱. کهف، ۶.







می‌خواهم در حوزه بمانم ... اما مشکلاتم نگفتنی است و  
پرسشهایم بی‌شمار... چه کنم؟ بروم یا بمانم؟!  
در کویر بودن، سبزترین مزرع فلک، حوزه علمیه است  
... و من در میقاتی سبزتر از هر چه سبز، با احرام آبی‌تر  
از هر چه زهد در آرزوی طوافی بارورتر از هرچه بهشت به  
لیک ایستاده‌ام....  
به همان اندازه که بازگشتن آسان است، ماندن دوست  
داشتنی است... می‌مانم و به دنبال پاسخ پرسشهایم در  
لابلای سطور این کتاب می‌گردم...  
که اگر ماندم  
آسمان مال من است  
پنجره، فکر، هوا،  
عشق، زمین مال من است